

سال ۱۳۳۹ و اوائل سال ۱۳۴۰ نخست وزیر بودند ، بدیهی است که ایشان هم اشتباه کردند و نمی باستی که با آن ترتیب عقب می نشستند که بیانند و خود را محکوم کنند بدون اینکه مجهر باشد که پس از آنکه خودمان را محکوم کردند ، جلوی متوجه وزراهم بگیرند . ایشان اگر آنقدر قدرت داشت که تمام کارهای دستگاههای گذشته را ندیده بگیرد ولی ضمناً طرف دیگر راهم بجای خود می نشاند در این صورت انسان ممکن بود فکر کند که ایشان وارد سیاست شده که آن سیاست نتیجه اش اینست که نه زیدونه عمر و بلکه به اصطلاح بکر ، ولی ایشان هنوز به بکر نرسیده زیدرا از بین بردن و عمر و جایش را گرفت .

سؤال : پس از ایشان چطور .

آقای یگانه : پس از ایشان اعلیحضرت در تعیین نخست وزیر خیلی مردد بودند ، برای اینکه تنها کسی را که ایشان فکر میکرد که میتواند با این اوضاع خاتمه بدهد جناب شریف امامی بودچون شاه این نظر را نداشت که با استفاده از قوای مسلح ، انقلابیون و یا مردم را نابود کند و اگرچنین چیزی بود ، خوب در دولت جناب شریف امامی همان حادثه را که یکبار واقع شد ادامه میدادند و در دولت خود تیمسار ارشبد از هاری که یک نظامی بود و رئیس ستاد بود و سالها در ارتش سابقه داشت ، اگر شاه مایل بود ، با خشونت عمل میکرد ، اما اینطور نبود و مادیدیم که کارها بعکس شد و یکنفر ارشبد کارکرده و رئیس ستاد ارشد ایران آمد در مجلس و آن نطقی را کرد که هیچکس تصور نمیکرد که اینها لحن بیانات ارشبد از هاری باشد . واقعاً " مردم فکر میکردند که ایشان بجای نطق و بیان و پند و موعظه دادن به مردم در آرامش ، از روز اول تپ و مسلسل به انقلابیون حواله خواهد داد ، در صورتی که مادیدیم که اینطور نبود . البته ایشان هم از شاه تعلیماتی در این خصوص میگرفت و شاه در موقع روی کار آوردند دولت تیمسار از هاری نسبت به نظامیها قدرت خودش را داشت که هر طور که میخواهد یک دولت نظامی عمل کند .

سؤال : البته خیلی از نظمی ها عقیده دارند که تیمسار از هاری مطلقاً " با آن بافت نظمی و نظمی گری که بجای خودش متناسب یک مقدار خشونت هم باشد ، هیچ وقت ایشان اینطور نبوده .

آقای یگانه : هیچ وقت نمیشود رفتارهای اجتماعی اشخاص را دلیل بر اعتقادات و مسائل شغلی آنها قرار داد زیرا همین تیمسار از هاری بوده که در دوره خودش و حتی همین اعلیحضرت بوده که در دوره خودش مثل ۱۵ خداداد ، در تهایت قدرت ایستاد

و ما میدانیم که وقایع ۱۵ خرداد حادثه کوچکی نبود و اگر در همان روز اول جلوی آن گرفته نمیشد ممکن بود این حوادث ۲۳ بهمن در آن تاریخ پیش میآمد،

سؤال : تیمسار از ها ری در آن تاریخ چه شغلی داشتند.

آقای یگانه : تیمسار از ها ری تقریباً " مدت ۴۰ سال در ارشاد ایران خدمت کرده و تا اینجا از وقایع و صنه ها بوده ، فرمانده لشگر و سپاه بوده و اینکه میگویند تیمسار از ها ری روحیه نظامی ندارد ، اگر روحیه نظامیگری اینست که انسان همیشه شوشه به بند و حرف زدن های متکبرانه باشد ، ایشان این اخلاق را نداشت در آن وقتی هم که رئیس ستاد ارشاد بود اینطور بود وقتی هم که نخست وزیر شدند ، بند و ایشان را دیدم و رفたりش یک رفتار بجیلی مهربان با همه بود ، اما در جای خودش ، یک فرمانده خوب البته از مقتضیات رزمی نیز آگاه است و بقول حافظ : حافظ در مجلسی دردی کشم در محفلی . نظامی خوب آنست که با مردم و ملت برادر و دوست باشدو در مقابل خصم قدرت و نیروی خودش را نشان بدهد ، حالات تیمسار از ها ری خودش که اینجا نیست ولی خدای او که هست و با یاد عرض کنم که در نظر اول ملت ایران که خصم تلقی نمیشدو آنها را به چشم دشمن نمیدیدکه توب و مسلسلش را بروی آنها بکشد .

سؤال : بنابراین می بایستی به اغتشاش تسلیم میشد چون نمیخواست شوشه ببندد در صورتیکه بمنظر اینطور میآید که در یک چنین موقعیت خطیری که یک نظامی را با آن وضع در سمت نخست وزیر معین میکنند ، قطعاً برای اینست که بتواند شوشه اش را ببندد ، روه ببندد.

آقای یگانه : مرحوم محمد رضا شاه از آوردن تیمسار از ها ری فکر میکردکه شاید با چهره نظامی کارها درست بشود و نه با عمل نظامی . کابینه که روز اول به پادشاه معرفی شد اینطور بودکه نخست وزیر نظاره می بود ، حکومت نظامی هم بود ، وزراء هم نظامی بودند . در آن موقع بندۀ نظری دادمکه طبق قانون اساسی نظامی نمیتواند هم فرمانده نیرو باشد و وزیر باشد . فردای آنروز تیمسار از ها ری به بندۀ تلفن کردندکه اعلیحضرت فرموده اند که یک کمیسیونی برای بررسی این موضوع تشکیل بشود و این مطلب در آن کمیسیون مطرح بشود . بندۀ که به جلسه آمد ، البته در آن موقع رئیس دیوان کشور بودم و به دفتر نخست وزیر نرفتیم بلکه به خانه مسکونی ایشان رفتیم ، چون این ملاحظات همیشه میشده در کمیسیون بندۀ بودم و مرحوم دکتر سعید بود و آقای دکتر نجفی وزیر دادگستری

وآقای دکتر سجادی رئیس مجلس سنای آنچه این مطلب مطرح شد و آقا یان هم نظر دادند که نظامی نمیتواند هم شغل نظامی و هم مقام وزارت را داشته باشد. در همان دقیقه تیمسار از هاری گفتند که من نیا مده ام که خلاف قانون اساسی عمل کنم و هر چند، چند تفریض می‌رایم و وزیر به اعلیحضرت معرفی کرده ام و روزنامه‌ها هم مراتب را نوشته اند ولی فردا نزد اعلیحضرت میروم، یا سمت نظامی بعضی از وزراء را میگیرم و یا اشخاص دیگری را بعنوان وزیر معرفی میکنم و ایشان همان روز رفت و اینکار را کرد. با این مقدمه میخواهم این نتیجه را بگیرم که اعلیحضرت فکر میکرد که تا آن آخرین دقیقه بلکه بتواند مردم را با چهره نظامی و بسانمایاندن اینکه بالاخره در دست نظامی‌ها یک تفنگی هم هست، به حواله پایان بدهد ولی دیدیم که نشدو وقتی که ارتش ایران بیش از یکماه در خیابانها معطل ماند، آن روحیه نظامی دیگر برایش باقی نمیماند و باین طریق بتدربیج کارهای دچار فتور شد و اینرا هم باید عرض بکنم که محمد رضا شاه را که یکدفعه نیامند که مخلوعش کنند، بلکه اول موجبات آنرا فراهم کردند که ایشان از کشور خارج شود، و سپس این کارهای براندازی یکایک و پشت سرهم می‌مدوjerif نقشه همایی داشت، نقشه‌های مطالعه شده و نقشه‌های پیش‌بینی شده و چندین ساله‌که شاید از ۱۳۴۱ این فکر وجود داشته است.

سؤال : بعد از دوران تیمسار زهاری راهم خواهش میکنم که بفرمائید.

آقای یگانه : در دوره جناب بختیار بندۀ خیلی در امور مملکت دخالت نداشت ، یکمرتبه بندۀ با ایشان ملاقات کردم و صحبت‌ها راجع به قوه قضائیه بود در این ملاقات بندۀ بودم و جناب آقای جلالی نائینی که رئیس کانون وکلا دادگستری بودند و در آن زمان سمت سنا توری را داشتند . بطور اختصار راجع به دادگستری واپسیکه چه شخصی وزیر دادگستری بشود کمی صحبت شد و ما گفتیم که موقع آقایان قضات اینست که آن شخص واقعا بتواند احترام قوه قضائیه را حفظ کندا و اینکه در این سه - چهار سال اخیر اینقدر وزیر به عدلیه آمده و رفته است و این زوگذریها موجب نابسامانی هاشی در کار دادگستری شده است ، چون در فاصله سه سال قبل از انقلاب، دادگستری دارای ۵ وزیر بوده است . ایشان هم وزیری را نتخاب کردن که شخص بسیار نیکی بود ، آقای صادق وزیری و ایشان شدند وزیر دادگستری و از این پس بندۀ دیگر در کارهای مملکتی دخالتی نداشت و فقط به کار قضائی خودم میپرداختم . در دوره آقای بختیار لایحه در مردم محاکمه وزراء به مجلس داده شده بود که میباشد تصویب آن قانون ، دیوان کشور اقدام به رسیدگی های قضائی در این باره بکند که این لایحه از تصویب مجلس هم گذشت و برای توشیح رفته بود

که در همین موقع دیگر کار از کارگذشته بود و انقلاب فاصله شده بود . منظورم این بود که در این دوره دیگر بنده تماس زیادی در کارهای مملکتی نداشتم .

سؤال : آیا نظر شخصی نسبت به شخص دکتر شاپور بختیار جنابعالی دارد ؟

آقای یگانه : " وجود این مورد با یادگویم که نظر خاصی ندارم ، از ایشان چیز بدی ندیده ام که در زندگی بتوانم بعلت آن کار نظر مخالف با ایشان داشته باشم ، حتی شاهد این هم بودم که شاید مدت بیست و پنج سال از کارکنان رگذاشته شده بود بعلت افکار خاص خودش ولی البته ایشان هم مردی نبود که در آن دوران سخت و بسیار سخت انقلاب بتواند تصمیم قاطع بگیرد و مخصوصاً " اینکه بتواند تصمیمش را عملی کند ، بطوریکه ایشان هنوز نخست وزیر بودندکه آن صورت جلسه تسلیم یا باسی طرفی ارتضای مضاء شدو اگر ایشان بیشتر تجربه در امور سیاسی داشت و اگر دارای نفوذ کلام در ارشاد بود ، این وقایع پیش نمی‌آمد درنتیجه خود جناب بختیار در مقابل عمل انجام یافته قرار گرفت . فرق جناب بختیار با سایر نخست وزیرها این بود که دیگران لاقل به شخص اول مملکت گفتنده در مقابل این وقایع عاجزاندو گفتنده مشکلات کار بسیار زیاد است و شاید هم جناب دکترا موزگار و جناب شریف امامی و تیمسار از هاری ، به بیانی این مطلب را به اعلیحضرت گفته بودند که آنها نمیتوانند از عهده مقابله با حوادث برآیند ولذا چون با این وصف دیگر آنها را اعلیحضرت نمیخواسته که نتیجتاً " آنها هم استعفا کرده اند ولی جناب بختیار صد درصد تا روز قبل از پیروزی انقلابیون خیلی محکم بودندکه باید مقابله کرد البته بنده با ایشان هیچگونه ملاقاتی نداشتم که به بینم چطور شد که یک مرتبه شهر تهران در مقابل انقلابیون تسلیم شد با این ترتیب که در یک روز از یک طرف حکومت نظامی اعلام شد که از ساعت ۴ بعد از ظهر رفت و آمد در شهر منوع است و بنده هم از اداره آدم بمنزل و فردا صبح که از منزلم به اداره رفتم ، وضع واژگون شده بود و تا روز ۲۷ اسفند من مرتباً " سرکارم بودم . البته روز اول انقلاب بنده را بازداشت کردن دولی همان روز هم آزاد کردند و دوباره بعد از یکماه که بنده پشت میز کارم بودم مجدداً " مرا بازداشت کردند . البته اینرا نمیشود گفت و فکر نمیکنم که کسی هم این حرف را زده باشد که همه مسئولیت‌ها متوجه یکنفر است و آنهم محمدرضا شاه است زیرا هر کس بقدر خودش یک مسئولیتی در برابر ملت ایران دارد ولی این مسئولیتی که بنده عرض میکنم با یک وجود آنگاه و پاک ، نباید اینطور تفسیر بشود که دیگران بگویند که ما مسئولیم در مقابل یک محکمه ، نه خیر ما مسئولیتی در مقابل هیچ محکمه در این دنیا نداریم و در پیشگاه عدل الی هم این حقیقت قابل بیان است که در آن رژیم یک دولتی بوده که خون ریزی

نکرده ، نه خودش ونه شاهش و سعی هم کرده که با یک علامت دادن و نشان دادن تیر و تفنگ و خالی کردن چندتیرگلوله بلکه بتواند به این داستان پایان بدهد ، که البته نشد و مانتوانستیم مملکت رانگاه داریم ولی آقایان انقلابیون مجهر تراز ما آمده بودند ، اول در دوشان تپه با یک قسمتی از ارتضی یعنی همافرها تماس برقرار کردند و وقتیکه یک قسمت از ارتضی مختل شد ، در حقیقت روحیه تمام ارتضی خلل یافتہ بود و آن پیش روی آنروز آنها در دوشان تپه ، برای من که درخانه ام بودم و از قضایا خبر یافتم ، مسلم بودکه کار بالاخواهد گرفت و آن ساعت که در بین خودنظامی ها اختلاف افتاد و بقول سعدی که می فرماید چودر لشگر دشمن افتخار خلاف .

توبگذار شمشیر خود در غلاف ، دیگر مخالفین ما دیدند که در آرتش خود مساد و دستگی است و یک عده که باید در آن موقع امتحان فداکاری و وطن پرستی بدهند ، به راه دیگری رفته اند ، دیگر برای مخالفین ما یعنی عاملین انقلاب این دو دستگی ، یک نعمت خداداده تلقی شد و بالاخره فاتح شدند .

سؤال : آن نطقی که اعلیحضرت تقریبا "یکماه قبل از مسافرت شان از ایران انجام دادند یعنی آن نطق مشهور که من صدای ملت راشنیدم ، خوب خیلی هافکر میکردند که بعد از آن نطق دیگر درواقع فرش از زیریای اعلیحضرت کشیده شد جنابعالی راجع به خود این نطق واينکه چه عواملی موجب شده این نطق با تصور خطاب بشود بمردم ، آیا در این خصوص اطلاقی دارد ؟ و چه عواملی موجب شد که کاربه آنجاها برسد ، چطور شد که اعلیحضرت حاضر شدند که نطقی را با تصورت بیان بکنند ؟

آقای یگانه : بنظر شخص بند ، این نطق با زهم یکی از مهمترین تصمیماتی بود که اعلیحضرت در زندگانی خودش گرفته بود . حتی از تصمیم اینکه ملحق به پیمان سنتو بشوند یا نشوند مهمتر بود و شاید از هر تصمیمات دیگر ایشان هم مهمتر بود . در تمام امور مربوط به سیاست خارجی که خیلی هم مورد توجه اعلیحضرت بود هیچ وقت مطلبی با این اهمیت و حساسیت پیش نیا مده بود . این نطق معنايش چه بود ؟ بند اگر بخواهم در اینجا بعنوان وزیر سابق و سنا تورسا برق صحبت کنم مطلب برایم فرق دارد تا در کسوت رئیس دیوان کشور که شخص بی طرفی بودم ، واينرا بعد از انقلاب هم بند "علنا" گفتم که بعنوان عضو قوه قضائيه بند نه وابسته بفرد بودم ونه بdestگاهی و بعد از انقلاب هم گفته بودم که باید قوه قضائيه استقلال خودش را حفظ کند و بند هم بعلت بازداشت شدن و انحلال دیوانعالی کشور برکنار شدم و بعد از روز ۲۲ بهمن هم در دفتر کارم حاضر بودم و از همانجا بازداشت شدم و دوباره آزاد شدم و باز بلافاصله سرکارم برگشتیم

ووظیفه ام را ترک نکردم و آن ساعتی که کارم را ترک کردم همان ساعتی بود که مرا بازداشت کردند و حالا خداوند مرانجات داده است و این عطیه است که خداوند به من و یا بچه صغیرم مرحمت کرده ولی بعنوان وزیر و ساتور سابق، نظر و بیان بمند. ومطلب من نحوه متفاوتی را درباره این نطق دارد.

سؤال : راجع به این نطق منظورم اینست که چه عواملی موجب شد که این نطق آمده بشود و بیان بشود...

آقای یگانه : محمدرضا شاه در آن موقع میباشد بزرگترین تصمیم خودش را بگیرد یعنی یا به صاف انقلاب به پیوندند و کاملاً گذشته که ساخته بیش از بیست و پنج سال بوده خراب بکنند و یا می باشد سیاست قبلی خودشان را ادامه میدادند. راجع به آن نطق اگر بمند خودم را ببرم در کسوت یک وزیر و یا یک سنا تبور باید عرض کنم که آن نطق بنیان آن خدمتگزاریها را، از بین و بن بر میداشت. شاید ایشان تصور میکردند که با این وسائل به شورش و خونریزی خاتمه بدهند یعنی خودشان در پیشاپیش انقلاب قرار بگیرند.

سؤال : آیا مبتکر ایراد چنین نطقی خودایشان بودند.

آقای یگانه : تا حدی که بمند اطلاع دارم با این معنی مبتکر نبودند و شاید در ملاقاتهایی که با بعضی از رجال ایران داشتند با ایشان توصیه شده بودو از ایشان خواهش شده بود.

سؤال : تصور میفرمایید چه اشخاصی ؟

آقای یگانه : شخصی را که توصیه کرده بود بمند نمیدانم ولی همینقدر میدانم که غیر از مسئولین امرکسانی که در این فاصله آمد و زفت هایی داشتند چنین مطالبی را به اعلیحضرت گفته بودند. همین مرحوم انتظام که شما اسم بر دید تصور میکنم که این مطالب را گفته بود ولی بادیگران بمند ملاقات نکردم و نمیدانم و اینرا هم عرض بکنم که در موقع ایراد این نطق بمند در خارج از کشور بودم و بلا فاصله پس از این نطق بکشور برگشتم، به رضور ایشان این نطق را کردند با امید اینکه اوضاع بحال عادی خودش برگردد. والبته قصد باطنی انقلابیون و طرفداران آنها با این چیزها قانع نمیشد و مسئله یک مسئله بود و یا نبود بود و نه چیزی بیش اینها.

سؤال : استدعا میکنم که در ادامه مطالب قبلی بفرمائید ..

آقای یگانه : صحبت درباره نطق آبانماه اعلیحضرت بودکه آن نطق را با امید این کردند که درنتیجه آن نطق اوضاع آرام بشود وایشان یک تجدید نظرهائی در روشهای اداره مملکت و یا در صورت اقتضاء در پاره از قوانین بکنندکه یک گامی بسوی دمکراسی موردنظر ایشان باشد ولی خوبالبته انقلابیون این را پذیرفتند و بکارشان ادامه دادند. البته همان موقع هم درمجامع و محافل این مطالب را میگفتند و بنظر بندۀ بزرگترین نقطه ضعفی که در این نطق بود این بود که به اصلاح اهل سیاست، نطق از موضوع قدرت نبود بلکه گفته ها از موضوع ضعف بود. نکته دیگر این بودکه شاید انقلابیون باور نمیکردند که بعدها اعلیحضرت بتمام مفاد این نطق عمل بکنند و معتقد بودندکه این نطق یک وسیله است برای تسکین آن‌ی افکار و بعداً "شخص اعلیحضرت محمدرضا شاه" ، که مشی و روش سیاسی اش را در مدت سی و پنج سال سلطنت همه میدانستند، آن ترتیبی را که مورد نظر قلبی خود ایشان است آنرا عمل خواهند کرد و با این جهات بود که این نطق از طرف انقلابیون پذیرفته نشد . البته در آن نطق وعده انتخابات دیگری هم بود ، وعده اجر ای قانون اساسی بود ولی آن نکته "که در اوایل بیانات عرض کردم" ، مثل اینکه همه اینکارها دیر بود دیگر . شاید اگر یک تصمیم گیری صحیح از یکسال قبل از این میشد مطلب بصورتهای دیگری درمیآمد.

سؤال : در آن دوران بسیار عجیب اینطور شایع بود و در تهران استحضار دارد که مرکز انواع شایعات بود و یکی از شایعات هم که بگوش میخورد این بود که احتمالاً "از سفرای دولتهاي بیگانه هم دستی در دادن چنین نظریه یا اینکه در لزوم موثر بودن چنین نطقی داشتند ، اولاً" نظر جنابعالی در این خصوص چه هست و ثانیاً "چون اسم مرحوم انتظام ذکر شد لطفاً" بفرمائید که تصور میکنید که ایشان اصل آن ایده و فکر را صحیح میدانست پیا اینکه احتمالاً درنوشتن آن متن و به آن صورت ایشان سهمی داشته است .

آقای یگانه : راجع به اینکه اعلیحضرت محمد رضا شاه در مورد نطق آبانماه خودشان ، با سفرای کشورهای خارجی تماسی داشته است یا خیرالبته این مطلب برای بنده و همچنین برای رسانه های گروهی در آنوقت مکثوم بود ولی ممکن است در اساس فکر ، همانطوریکه خود اعلیحضرت و همچنین آقای سولیوان سفیر امریکا درکتابهای خودشان نوشته اند ، راجع به اصول مسائل ، مطالبی ردو بدل شده است ولی به تصویر در این خصوص باید اکتفاء کنیم به نوشته های شخص اعلیحضرت و یک مقام رسمی دیگری که سفیر امریکا بوده . چون تا حدی که بنده اطلاع دارم از طرف مقامات رسمی کشورهای دیگر بنده ندیدم که کتابی راجع به اینگونه مسائل که غیر علنی بوده ، نوشته باشد . البته از نویسندهای داخلی و خارجی در باره انقلاب ایران بسیار کتاب نوشته اند ولی منظور بنده در اینجا صاحبان مشاغل رسمی غیر امریکائیها است و اما راجع به مرحوم انتظام ، همه مامتاشر و متساف شدیم که در حدود یکماه قبل فوت کردند ، ایشان از رجال بسیار بزرگ ایران بودند و خدمات ایشانرا هیچ وقت تاریخ فراموش نخواهد کرد . در اینجا میخواهم عرض کنم که بنده تصویر نمیکنم که مرحوم انتظام در تنظیم سیاق و متن آن نطق دخالتی داشته است ولی میدانم که چنین ایده به مرحوم شاه داده شده بود که ایشان به ملت ایران پیام بدهند و خطابی بکنند با یک لحنی که برای ملت ایران واقعاً "اطمینان آور و قطع آور باشد" به این که : آنچه که در گذشته شده شاید در پاره از موارد مبنی بر اشتباه بوده ولی اینها جبران خواهد شد . ولی بنده ایمان دارم که درنوشتن این متن مرحوم انتظام دخالتی نداشته است چون این متن یک متن ثقیریباً اعتدالی است و محافظه کارانسنه است . متنی است که در آن هم بقای حکومت نظامی تائید شده بود . وهم در آن وعده آزادی و

دیگر اسی داده شده بود و هر دو مطلب در کنار هم قرار گرفته بود بنابراین این نطق اعتدالی از نظر مردم آنروز ایران قابل تفسیر های مختلفی بود و در آن وقت که بندۀ تازه از خارج به کشور آمده بودم و از فرانسه بر میگشتم و این خیلی خوب معلوم بود که مردم ایران هم با هوش اند و تردیدهایی دارند زیرا میدیدند که در این نطق البته یک اشاره هم به علل حکومت نظامی هست، هر چند وعده انتخابات آینده را هم متضمن بود و در واقع باید عرض کنم که مردم آنروز انتظار نطقی را داشتند که بیش از این گویا باشد و در آن یک آینده متفاوت از گذشته ها، وعده داده بشود، النهایه جناب اقا ولی آنکسی که زما مدار است شاید نتواند که آنهمه احساسات و خواسته های مردم را در یک نطق رسمی بیان کند و همیشه نطق های رسمی حتی نطق های سران کشورهای دیگر هم محتوى یک مطالب سنجیده شده و مختصراست. این بود جریان کار و بنتظر من مرحوم محمد رضا شاه خودشان هم در این حدود استعداد نویسنده که بتواند در یک چنین کار مهمی پیش نویس نطق را خودشان تهیه بکنند و آنها نطق خیلی محافظه کارانه بود. با این معنی که نه گذشته آنطهرهای نورها محکوم شده بود و نه اینکه نسبت به آینده نامیدوار بود بلکه چیزی بود بینا بین ولی مسائل و مطالب بینا بین در موقع انقلابها و اوقات غیر عادی آن اثر قاطع را ندارد. زیرا در موقع چنین انقلابها و یا در لحظات سخت و حساس زندگی انسان یا باید زنگ باشد و یا رومی روم.

سؤال : صد در صد ، عرض کنم که در خیلی محافظ طبعاً " این بحث ها هم پیش آمده که احتمالاً " نفت که در واقع بزرگترین ثروت ملی و منبع اقتصادی و مالی ما بود ، شاید یک عاملی بود برای کوشش های صاحبان منابع نفتی که در واقع آتش این انقلاب را به یک ترتیبی شاید بیشتر بدمد ، البته بحث های مختلفی هم شده که عده ای نظر فکر میکنند یا اعتقاد دارند که کشورهای خارجی برای بر افتادن رژیم سلطنت پهلوی ، اینها هم منافعی داشته اند و احتمالاً " اقدامات و یا تحریکات یا برنامه هایی هم توسط آنها اجرا شده ، تمدن میکنم که راجع به این دو مطلب آنچه که نظر شما است بفرمائید .

آقای یگانه : در مورد این سوال بندۀ باید دو مطلب را از یکدیگر جدا کنم. یکی موضوع کشورهای خارجی است و یکی موضوع شرکت های نفتی . شاید در مورد شرکت های نفتی آنچه که باید در آخر کلام عرض بکنم در ابتدای کلام عرض میکنم و بعد توضیحاتی خواهیم داد . کسانی که صنعت نفت و مخصوصاً " در اقتصاد نفت و در افزایش تولید و بازاریابی و مسئله قیمت آن کار کرده اند و تجربه دارند، گمان نمیکنم جز این فکر کنند که شرکت های نفتی از چند سال قبل و نه از ابتدای کار ، از سیاست و روش اعلیحضرت محمد رضا شاه نسبت به استخراج و تولید و فروش نفت و بهای آن رضا یتی نداشتند. البته این نارضایی چند جهت داشت و نکته دیگر اینکه شرکت های نفتی بهیچ وجه قلب " مایل نبودند که او پک قدرتی پیدا کند زیرا هر قدر او پک ضعیف تر میشد به نفع آنها بود

برای اینکه در صورت ضعیف بودن او پک آنها میتوانستند هدایت و ارشاد آنرا بدست بگیرند . البته ارشاد از نظر آنها این نبود که او پک را به راه معنوی و صحیح ببرند ، بلکه هر راه دلخواهی را هر کس از نظر خودش و در مورد دیگری و برای دیگری ارشاد می نامد . حالا محمد رضا شاه اگر در مورد انقلاب ایران با خیلی تامل و تاخیر و حوصله یعنی با آنقدر تأمل گام برداشت که منتهی شد با نقراض دودمان او و واژگونی کلیه مظاہر فرهنگ ایران ، ولی در قسمت مربوط به نفت تا آنساعتی که بودند ، شخص مقاومی بودند تصور نمیکنم این مطلب را کسی بتواند کتمان کند . ایشان یک هوشی داشت که از موقعیت‌ها میتوانست آنا " استفاده کند ، شما به بینید که ایشان در مسائل بین المللی آنقدر صبر میکرد تا وقتی که موقعیتی بدهش بیاید ، آنوقت از آن موقعیت آنا " استفاده میکرد . بنده نمیخواهم الان یک بی تصمیمی ، که انرا هم جهاتش را بعدا " خواهم گفت یعنی آن بی تصمیمی را که منتهی شد برگشتن ایشان ، این بی تصمیمی را به سایر کارهای محمد رضا شاه هم تسری بدهم . ایشان در کارهای دیگر خودش خیلی مصمم بود . من راجع به شرکتهای نفتی خیلی صریح تمام مطالب را میگویم و شاید لازم باشد که اینرا همینجا عرض بکنم تا شخص محمد رضا شاه شناخته بشود ، در اینجا مثلی می‌ورم براینکه : وقتی مادری می‌بیند که خدای نکرده طفل عزیزش در یک رودخانه بزرگ و سیل آسائی افتاده آیا این مادر در آن لحظه که نا آگاه خودش را به داخل رودخانه پرت میکند می‌آید و تما موازین علمی و فیزیکی و طبیعی را در نظر میکیرد ؟ یعنی قوت بازوی خودش را برای شنا کردن و فشار آب و سرعت آنرا یکی یکی می‌سنجد و آنگاه خودش را برای نجات کودکش به رودخانه می‌افکند ؟ مسلما " نه بلکه ما در با یک اراده آنی و قلبی و بدون حسابگری خودش را به ورطه هولناکی پرت میکند که بچه‌اش را بگیرد ، بنابراین محمد رضا شاه هم در مورد آخرین لحظات انقلاب ایران آن تصمیمی را که گرفت نظری تضمیم شخصی بود که در مقابل یک چنین ورطه هولناکی قرار گرفته است ، این تصمیم فوری میتوانست در آنروز آنا " در فکر محمد رضا شاه یا این باشد که دستور دهد تمام نیروهای مسلح ایشان به خیابانها بریزند و همه را بزنند و یا اینکه این تصمیم میتوانست در آن لحظه حساس این باشد که مملکت را فورا " ترک کنند و بروند ، البته اعلیحضرت این تصمیم دوم را اتخاذ کردند و هر کسی که دم از اخلاق و انساندوستی میزند نمیتوانند محمد رضا شاه را صرفان " برای اینکه مردم را به مسلسلت بسته است محکوم کند ..

سؤال : صد در صد ، هیچ تردید ندارد ولی باز جواب سوال راجع به دو مطلبی که عرض شد تمبا میکنم که جنابعالی آنچه را که لازم میدانید بفرمائید .

آقای یگانه : چون این دو مطلبی را که جنابعالی عنوان فرمودید بهم دیگر ارتباط داشت این بود که بنده یک مقدمه را که هر دو سوال مربوط بود عرض کردم . صحبت شرکتهای نفتی بود و در اینخصوص باید بگویم که محمد رضا شاه در سال ۱۹۷۴ تقریبا " سپرستی

و پیشگامی کرد که تمام کشورهای عضو اوپک توانستند قیمت نفت را یکمرتبه بمیزان معتبر تابهی بالا برند ، حالا اگر تمام کشورهای خارجی و ملت‌ها ، محمد رضا شاه را مسئول گران کردن نفت و ایجاد تورم در کشورشان بدانند ، دیگر انتقاد کردن خود ما از ایشان درست نیست ! ابرای اینکه نتیجه جلسه کنفرانس اوپک در تهران و بالا بردن قیمت نفت ، به فاصله دو سه ماه ، در اولین دریافتی ما از شرکت‌های نفتی منعکس بود و این افزایش سریع قیمت مثلاً خاری بود در چشم شرکتهای نفتی .

سؤال : بنا براین ؟

آقای یگانه : بنا براین اینرا باید ما در نظر داشته باشیم که هر وقت ما صحبت از نفت و شرکتهای نفتی میکنیم ، باید که فقط شرکت‌های عضو کنسرسیوم ایران را در نظر گرفت زیرا تمام نفت ایران به کنسرسیوم داده نمیشد و منظورم از کنسرسیوم همان هفت شرکتی بودند که بنام هفت خواهان نامیده میشوند ، لذا مخالفت با شاه تمام‌اش که از ناحیه کنسرسیوم نبود بلکه مخالفت با شاه از طرف سایر شرکتهای بزرگ نفتی هم بود که در سطح جهانی نفت میخیریدند و میفروختند و آنها بودند که مخصوصاً "از افزایش قیمت نفت ضرر میکردند" . طبق حسابی که دولت وقت ایران کرده بود و گزارش آنرا بنده دیدم آن نفتی را که شرکتها از ما میخیریدند به چهار ده برابر در خارج از ایران و در کشورها بفروش میرسید .

سؤال : منظور اینست که میشود با ور کرد که اینها هم همه یکطور سهمی به هر وسیله و راهی که بر ایشان مقدور بود در بر افروختن این آتش انقلاب داشتند .

آقای یگانه : بطور قطع و یقین باید عرض بکنم که داشتند و همه اینها از محمد رضا شاه ، نمیخواهم تنها بگویم ناراضی بودند بلکه آنها وجود محمد رضا شاه را با آن قدرت ، خاری در سر راه خودشان میدیدند و البته آمال آنها بود که اشخاص ضعیفتر و ناواردتری روی کارها بیایند تا آنها بتوانند آسانتر به هدفهای خودشان برسند . آن محمد رضا شاهی که میتواند تمام اعضای اوپک را در تهران جمع بکند و وزیر دارائی ایران رئیس جلسه باشد و به شاه ایران خطاب کند که نطق خودش بکند ، یا به بیان دیگر وزیر دارائی ایران به پشت میز ریاست و شاه ایران در پشت میز خطابه باشد ، با آنهمه شکوه چنین صحنه هایی را هیچوقت شرکتهای نفتی تحملش را نمیکردند و البته شاه در آن جلسه احساسات عمومی مردم کشور های تولید کننده نفت را جلب کرده بود . در آن جلسه که خود بنده هم حاضر بودم ایشان طوری با حرارت پیش میرفت و طوری افکار عمومی را جلب کرده بود که بعد ها همین انقلابیون مثل "در روز ۲۲ بهمن توanstه بودند افکار عمومی را علیه ایشان جلب کنند ، النها یه انسان ها نمیباشد این توقع را داشته

هم برای اینکه انقلابی بشود و این رژیم محمد رضا شاه سر نگون بشود ، تاثیر خودش را داشته است آیا اینطور استنباط میشود ؟

آقای یگانه : نه خیر ، بنده عرض کردم که مسئله کشورهای خارجی را از شرکتها نفتی جدا میکنم و البته فقط شرکتها نفت نبود که ما با آنها تعارض هایی داشتیم بلکه ما میلیاردها دلار قراردادهای دیگر داشتیم که در آنها هم مسائل و مشکلاتی نهفته است مثل خرید راکتورهای اتمی و صنعت پتروشیمی و غیره .

سؤال : از نظر دولتها عرض میکنم .

آقای یگانه : بنده در آنمورد هم نظر خودم را خواهم گفت ولی این نکته فراموش نشود که یک مطلبی که از نظر اهمیت خیلی از نفت کمتر نبود ، مسئله انرژی هسته و آن خرید های چندین میلیارد دلاری ما از کشورهای اروپای غربی یعنی فرانسه و آلمان بود که آنها هم بنوبه خودش نقش عجیبی داشت که اینها را بعداً "عرض میکنم . چون در مسئله انرژی اتمی تقریباً "پای دولتها باز میشود ولی در مسئله نفت میدانیم که کمیابیها ، شرکتهای دولتی اکثراً "نبودند . اما راجع به کشورهای خارجی ، البته شاید خیلی از مردم و خیلی مورخین تعجب کنند که محمد رضا شاهی که با آنهمه هوش و درایت در ۱۳۲۵ به سلطنت رسید و بطور خیلی زودگذر عرض میکنم که تمام موافعی را هم که قدرتمند را تضعیف میکرد بعداً "برداشت تا اینکه به قله و اوج قدرت رسید تا حدی که گفتند ایران پنجمین کشور مقتدر نظامی دنیا است ، و باز هم آنطوریکه مردم میگفتند و رهبران خارجی هم گفته و نوشتند ، ایشان در مسئله سیاست خارجی شخصی بی اندازه با هوشی بوده ، و این مسائل در کتاب خاطرات زنگال دوگل و کتابهای سایر رهبران خارجی که در همین اوخر نوشته شده است منعکس شده است ، پس چطور شد که آنا "ورقها برگشت جنابعالی خاطرات آقای نیکسون را ملاحظه بفرمایید که راجع به هوش محمد رضا شاه خیلی مطالب دارد ، همچنین آقای جیمی کارترا که بعضی ها میگویند که از پاره جهات چندان دل خوش هم از محمد رضا شاه نداشته ، معهذا از هوش و شخصیت شاه تجلیل کرده است ، حالا با تمام این حقایق انسان باید با لحظه تفکر از خودش بپرسد که چنین پادشاهی با این هوش و درایت که لااقل مدت ۲۵ یا ۳۰ سال فاتحانه در هر رشته پیش میرفته است ، چطور میشود که در سیاست خارجی یکدفعه آنقدر ضعیف بشود که حتی دوستان خودش را از دست بدهد ؟

سؤال : بنظر شما چطور میشود ؟

آقای یگانه : بیان علت چنین واقعه از یک نظر خیلی آسان و از یک جهت بسیار مشکل است . در اینجا استناد میکنم به گفته از سعدی که میفرماید : ای بسا دست که بوسد

باشد و بگویند که اگر محمد رضا شاه دارای استعداد و قریحه بود ، پس میباشیست در تمام عمر و تا آخرین قدم زندگی هم باید در کلیه موارد موفق باشد ، همانطوریکه در او پیک موفق بوده است . تا حدودی که بنده بعمر خودم دیده‌ام و تا حدودی که در تاریخ ملاحظه کرده‌ام انسان یکروز هم شکست بر میدارد ولی با یک شکست نباید گفته شود که بعلت یک شکست بهاد و باطن کم استعداد او ظاهر شده است و حقیقت کارش بر ملا شده است . باید با خود گفت که چطور شد که در دهها موارد دیگر شاهی که موفق بود و قدرت داشت آنها دلیل بر استعدادش نیست ولی در یکجا که شکست خورده حالا دیگر این صحیح نیست که عده بخواهند بگویند که محمد رضا شاه شخص رشیدی نبوده و یا اینکه محمد رضا شاه در سیاست خارجی بصیر نبوده و الا چطور شده که شرکت‌های نفتی را از خودش رنجانید و چطور شده که در گواهی تصمیماتی در باره ایشان گرفته شده است . با این استدلال های استثنائی عده میخواهند محمد رضا شاه را غیر از آنچه که بوده بنمایانند که این صحیح نیست و از عدالت دور است . در اینجا خیلی بجا است و خارج از موضوع هم نیست که من عرض کنم که در نوشته‌های مرحوم قائم مقام دیدم که آن مرحوم گفته بود : آن روزی که من صدارت را قبول کردم زیر آن نوشته و فرمان با محمد شاه قاجار شرطی نگذاشته بودم که در همه عمر موفق خواهم بود و اینکه تا ابد محترم و جلیل خواهم بود . كما اینکه دیدیم که آنمرحوم هم روزهای سیاهی را داشت که چند نفر فراش گرفته بودندش آوردنده و یکی دو روز در یکی از کاخهای سلطنتی آنروز با زداشت‌ش کردند . و بعد هم آن سید بزرگوار را خفه کردند ، حالا به محمد رضا شاه هم هیچ وقت تاریخ جهان چنین تضمینی را نداده بود که تا روز آخر زندگی فاتح و پیروز باشد . برای اینکه پیروزیها و موفقیت‌ها که تماماً "مولود از اراده یکنفر نیست بلکه عوامل دیگری نیز در تحقق ویا عدم تحقق آنها اثر دارد ، این منطق دیالکتیک که میگویند همین است" ، البتة دیالکتیک یک منطق متعلق به سوسیالیست‌ها نیست بلکه از قدیمیترین ایام در بین فلاسفه یونان از قبیل زنون و دیموکریت وجود داشته است و مخصوصاً در کتاب مثنوی ، به تفضیل این منطق را مولانا جلال الدین محمد بیان کرده است . خلاصه مطلب اینست که یک سلسله مسائلی در مقابل یکدیگر واقع میشوند و یا هم مقابله میکنند و گاه یکدیگر را خنثی میسازند و از مجموع این تضادها ، نتایجی حاصل میشود . از اینرو در مقابل محمد رضا شاه هم ، مشکلات متعددی مثل مشکل نفت و مشکلات ناشی از آن وجود داشت و همچنین فسرو شکوه او در سی سال پیروزیها ، مواجه با موانع و عوامل باز دارنده بین المللی گردیده بود و باز بگفته مثنوی که میفرماید " دشمن طاوس آمد پر او ، ای بسا شه را بکشته فر او " حالا هم سلطنت رضا شاه را راه آهنی که خودش ایجاد کرده بود عاقبت بر باد داد و محمد رضا شاه را هم مسئله نفت مملکت که آنقدر مورد توجهش بود و برای آن می‌کوشید ، مضمحل کرد .

سؤال : صحیح بنا بر این جنبهای پاسخ بنده را راجع به علاقه بعضی از دول خارجی

بضرورت انسان ، که اگر دست دهد قطع کند بآشمشیر . من حالا باید مطلب را اینطور شروع کنم که محمد رضا شاه به تناسب قدرتی که در هر زمان بدست می‌آورد بهمان نسبت ادعاهایش و جستجو استه هایش را نیز افزایش میدارد . در آن موقع که ضعیف بود بدیهی است که اعطاف پذیر بود .. مثلاً" به بینید که بر محمد رضا شاه در جلسه کنفرانس تهران که در موقع جنگ بین الملل دوم تشکیل شد یعنی در سال ۱۹۴۳ و ۴۴ چه ها گذشته است که سران کشورهای متفق که سلطان هم نبودند ، روی نیمکت بنشینند و عکس آن صحنه گرفته بشود در حالی که محمد رضا شاه بحال استاده بوده است . انسان گاهی مجبور است که تمن در بدده و به گفته حقوقدانان (الضرورت تتبیج المحظورات) یعنی ضرورت‌ها ، ممنوعات را هم جایز می‌کند ، یعنی گاهی ضرورت‌همه چیز را در زندگی به گردن انسانها بار می‌کند حالا محمد رضا شاه هم تمام اینها را تحمل می‌کرد تا وقتی که قوی بشود ، آنوقتی که قوی شد دیگر چون طبع بشر حد ندارد و بنده در عرايض قبلی خودم هم به این نکته اشاره کردم ، دیگر او آنقدر قوی شد که خودش را قویتر از آنچه که بود تصور کرد یعنی یکمرتبه آن عقده ها و آن چیزهایی که در زندگانیش دیده بود ، در قلبش بزرگ شد و غروری بیش از قدرتش او را برداشت . البته در یک جمله میتوانم عرض بکنم که از نظر شخص خودش، ایشان اشتباه کرد و این واژه اشتباه را هم که نمی‌شود از قاموس بشریت حذف بکنیم ، النهایه اشتباهات دو گونه است ، یکی اشتباهات قابل برگشت است و یکی اشتباهات غیر قابل برگشت و اشتباه محمد رضا شاه در شناخت حدود قدرت خودش ، اشتباهی بود که غیر قابل برگشت بود و همان اشتباهی بود که هیتلر در قدرتش کرد و همان اشتباهی بود که ناپلئون در قدرت خودش کرد و امثال آنها .

سؤال : ما در واقع در باره امکان مداخله یا سهیم بودن باصطلاح قدرتهاخارجی در پیش‌آمدن این وضع و این انقلاب ایران که بحث می‌کردیم ، نتیجه بیان از این نظر چه می‌شود .

آقای یگانه : بنده در اینجا باز هم میخواهم آنچه که در آخر کلام بگویم در اول کلام عرض کنم که تا موقعی که در محمد رضا شاه دارای قدرت بود ، البته تمام کشورهای خارجی هم همه با او یک روابط یا خصوصی و یا رسمی یا تجاری به نحو خیلی مطلوب طرفینی داشتند ولی در موقع انقلاب اسلامی ، انقلابیون با آن نقشه هایی که داشتند و شرح آنرا عرض کردند زیرا که آنها هم بدون نقشه کار نکردند بلکه در کار خودشان مدبرانه فکر می‌کردند و در مرحله اجراء نقشه هم درست جلو آمدند و در نتیجه آنقدر محمد رضا شاه را تحلیل برداشتند .

سؤال : در این قسمت بیشتر بنظر بنده راجع به امکان مداخله خارجی است که بهتر است که با آن بپردازیم .

آقای یگانه : بندۀ هم در همین زمینه بیاناتم را شروع کردم که اگر بیاناتم ادامه داشته باشد ، شاید بهتر بتوانم قضیه را تشریح کنم . مطلب در اینجا بود که آن‌زمان که ضعف‌هایی در دستگاه دیده شد یعنی ضعف در حکومت ایران و در دولت ایران و در پادشاهی آن ، آنوقت باید عرض کنم که کشورهای خارجی هم نه عاشق یک کشور خارجی هستند و نه فدائی هستند و نه با کشوری مثل ایران دشمنی خونینی را داشتند ، زیرا هیچ‌علتی نداشته که کشورهایی نظیر فرانسه و آلمان و انگلستان و امریکا با ملت ایران یا دولت ایران و یا پادشاه ایران ، یک‌عقده قلبی داشته باشند ، بلکه خلاصه مطلب اینست که هر وقت که در روابط اقتصادی و سیاسی ما و آنها خلی خوب بوده یعنی موافق وجود نداشته است ، در اینحال روابط ما با آنها خیلی هم خوب بوده است . اما در مواردی که موافع و مشکلاتی مخصوصاً "در روابط اقتصادی ما بوده است ، و یک‌رفتار های کج دار و مریض از دو طرف وجود داشته ، در اینصورت روابط ما به صورتهای دیگری در می‌امده است . خود بندۀ وقتیکه کتاب خاطرات آقای کارترا خواندم که ایشان صریحاً نوشته‌اند که در کنفرانس گوادولپ رهبران سایر کشورها نسبت به محمد رضا شاه نظر مساعدی نداشتند و معتقد بودند که باید یک‌دولت سویل باید سر کار و باید شاه هرچه زودتر مملکت را ترک بکند ، باور بفرمایید که برای خود بندۀ خواندن این مطالب بسیار سخت بود که چطور می‌شود که یک روابطی که سال‌ها برقرار بوده یک‌مرتبه به حدی برسد که سران کشورهای خارجی پیش‌بینی رفتن هر چه زودتر شاه یک کشور دیگری را بکنند . این مطالب "واقعاً" برای بندۀ سنگین بود ولی این نوشته نشان میداد که در این اواخر روابط اعلیحضرت محمد رضا شاه با کشورهای قدرتمند غرب‌بان ترتیبی نبود که بعد از شهریور ۱۳۲۰ بود و آن حالت و خاطرات عکسی که عرض کردم از شاه در آن موقع گرفته شده بود ، منعکس‌کننده امکان خیلی از مطلب و تغییرات درونی شاه می‌توانست باشد . ولی معهذا هیچ کشور خارجی نمی‌اید که مقدم و مبتکر اینکار بشود و دست با این ابتکار و بردنشن شاه ایران بزند ، برای اینکه ما جنبه‌های محافظه کارانه سیاست‌های خارجی را میدانیم ولذا از این لحاظ موجی برای مقدم شدن آنها نبود . اما اگر آنها دیدند که در داخله یک کشور کارها شلوغ است ، چون آن کشورهای خارجی هم می‌خواهند که فردا و پس فردا روابطی با کشور ایران داشته باشند لذا یک فکرشان هم این می‌شود که ممکن است انقلابیون فاتح شوند ولذا باید روابط را با آنها قطع نکرد و تماسی هم با آنها داشت حالا سیاستی که خارجیها پس از ملاحظه ضعف شاه اتخاذ کردند ، همین بود که ترتیبی بدنه‌ند که اگر پس فردا انقلابیون فاتح شدند ، با آنها هم بتوانند روابطی داشته باشند . البته این نکات در اکثر کتابهای هم که خارجیها بعد از انقلاب نوشته‌اند منعکس است و جای شک ندارد .

سؤال : جناب آقای دکتر یگانه جنابعالی در سمت ریاست دیوان کشور مملکت بودید تا اینکه دوران حکومت آقای بختیار سرآمد و این تحول در واقع پدید آمد استدعا می‌کنم

که حالا خاطراتتان را از آن تاریخ به بعد لطفاً "بفرمایید". منظورم اینست که از تاریخی که در واقع جنابعالی با جبار میز ریاست دیوانعالی کشور را ترک کردید، به چه صورت بود و چه شد و در واقع همراه با این پدیده‌ها و ماجراهای انقلاب بر شما چه گذشت.

آقای یگانه: شاید بطور خلاصه قبله "هم عرض کرده بودم تا روز ۲ بهمن مرتباً" من سر کارم بودم، روز ۲، ۲ بهمن اعلام شد که، منع رفت و آمد، طبق اعلامیه حکومت نظامی از ساعت ۴ بعد از ظهر است و هیچکس حق خروج از منزل را بعد از آنساعت ندارد. من در منزل ماندم و البته بوسیله تلفن تماس میگرفتم و از اوضاع مطلع بودم و در همان موقع اطلاع یافتم که انقلابیون بآن اعلامیه حکومت نظامی عمل نکرده‌اند و در خیابانها آمده‌اند و زد و خوردۀای در گرفته. و البته اینطور نبود که پیش‌بینی نکنم که با نبودن شخص شاه و در اوضاع آشفته آنروز، انقلابیون موفق خواهند شد، لذا سعی کردم که از منزل با چند نفر از آشنا‌یارانم که در آن موقع مسئولیت‌کارهای را داشتند تماس بگیرم که ببینم که چه باید کرد، متأسفانه باید عرض بکنم که آنده‌ای از مسئولان امور را که بندۀ میخواستم با آنها تماس بگیرم، هیچکدام را نتوانستم پیدا بکنم، ولی با دوستانی که در اینکارها مسئولیتی هم نداشتند تماس گرفتم و چون منزل بندۀ هم در خارج شهر بود و تقریباً در حدود ۳۵ کیلومتر با شهر فاصله داشت، دوستانم به من اطلاع دادند که آنها از نزدیک جریانات را دیده‌اند و نا امید هستند و شهر بدست انتقلابیون سقوط کرده است. برای بندۀ البته آتشب شب مشکلی گذشت و تنها تصمیمی که میباشد بگیرم این بود که بندۀ فردا چه باید بکنم؟ هر چه در این باره فکر کردم با این نتیجه رسیدم که تصمیم اول و آخرم یکی است و آن این بود که من یک وظیفه قضائی داشتم که با سیاست‌هیچ تماسی ندارد و باید در دفتر کارم حاضر بشوم. روز ۲۲ بهمن بود که رفتم بدفترم و مشغول کار شدم، سر کار بودم تا نزدیک ظهر که دیوان کشور تعطیل میشد، فردای آنروز که ۲۴ بهمن بود باز هم به دفترم رفتم و انجام وظیفه می‌کردم وقتیکه دیوان کشور در ساعت ۱۲ تعطیل شد و بندۀ از کاخ دادگستری خارج میشدم، در سرسرها عده‌ای از پاسدارها آمدند و به من اطلاع دادند که باید مرا ببرند بدادرگاه‌های انقلاب و کمیته‌ها. ناچار از کاخ دادگستری و در ملاعه عالم بندۀ پیاده و پاسدارها تفنگ بدست یعنی دو سه نفر آنها پشت سر بندۀ و چند نفر هم در جلوی من حرکت کردیم و مرا برندۀ به کاخ گلستان چون در آنجا ظاهرا" کمیته و یا قرار گاهی بود و کسانی را که دستگیر میکردند اول میبرندند بآنجا و بعد از آنجا معلوم میکردند که شخص بازداشت شده را به کجا باید تحويل داد. مرا که به آنجا برندۀ یکی از روحانیون کارهای آنجا را ظاهرا" سپرستی میکرد. رفتارش با بندۀ البته انسانی بود و از او من در قلبم و در پیشگاه خدا وند در مورد انسانیتی که به بندۀ کرد، تشکر داشتم و تمیتوانم فراموش بکنم.

سؤال : نام او را به یاد دارید .

آقای یگانه : نه خیر نامشان را نگفتند و قیافه او را هم چون حالا چهار سال میگذرد خوب بخاطر ندارم ولی خدا کند که بخاطر بیا ورم برای یکروزی ، عمل او این بود که وقتی که دید مرا به آن ترتیب آورده اند ، از پاسدارها پرسید که این شخص کیست و پاسدارها گفتند که ایشان رئیس دیوان عالی کشور و عضو شورای سلطنت است . آن آقای روحانی از من پرسید که شما رئیس دیوان کشور و عضو شورای سلطنت هستید ، گفتم که رئیس دیوان کشور هستم ولی عضو شورای سلطنت با این بیان نبودم برای اینکه این شورائی که تشکیل شد آن شورای سلطنتی که قانون اساسی ضمن ماده خاص پیش بینی کرده بود نبود ، بلکه این شوری با استناد ماده دیگری تشکیل شده بود مبنی بر این که شاه میتوانست در غیاب خود یک افرادی را "موقتا" برای اداره امور معین بکند ولی شورای سلطنت اصلی طبق قانون اساسی مخصوص موارد دیگری بود و بنا بر این بنده هم که به عنوان رئیس دیوان کشور عضو شورای سلطنت بودم ، در این شوری که شورای سلطنت بآن معنی در واقع نبود ، مشارکت نداشتم شورائی که تشکیل شد در واقع یک هیئتی بود که همه افراد آنرا شخص شاه معین میکرد نه نخست وزیر الاما "عضو آنست و نه روسا مجلس و نه رئیس دیوان کشور . البته مرحوم اعلیحضرت چند نفری را برای عضویت در این شوری تعیین کرده بودند و به جهاتی بنده جزء آن اشخاص نبودم و یک علتش را هم برای شما عرض میکنم که این بود که بنده از یکطرف کار قضائی داشتم و این هیئت کار اجرائی داشت و مشکل بود تصور اینرا کرد که یک کسی در یک زمان در کسوت رئیس دیوان کشور باشد و در کسوت دیگر در نقش اختیارات پادشاه بخواهد عمل کند . چون طبق قانون اساسی پادشاه در واقع سرپرستی قوه مجریه را دارد و لذا چطور ممکن بود که یکنفر هم در قوه مجریه باشد و هم در قوه قضائیه و این مطلب را بنده قبل "هم منعکس کرده بودم بنا بر این عضو این هیئت هم نبودم . این ها مطالبی بود که آقای روحانی از من پرسید و بعد در حضور پاسدارها بمن گفت که شما به نشینید و نزدیک ظهر بود که از جیب خودش سیبی در آورد و به بنده تعارف کرد . بعد جلوی خود من تلفن کرد و گفت که من شما را نمیخواهم بدhem که پاسدارها با تفنگ و آن اتومبیل نظامی ببرند و تلفن کرده ام به بازار که برادر من تا نیمساعت دیگر بیاید و او لباس پاسداری ندارد و اسلحه ندارد و با همین اتومبیل استیشن خود من در اینجا ایستاده شما را خواهم گفت ببرد به مدرسه علوی و تحويل کمیته ها هم ندهد . من هم چیزی نگفتم و فقط گفتیم هر طور که آقا مصلحت میدانید . بفاصله نیمساعت دیدم که جوان خیلی مودبی آمد که معلوم شد برادر اوست و بهمراه من آمده . نه اسلحه در دستش بود و نه در روی شانه اش ، و دوش بدوش هم راه میرفتیم سواره و پیاده و او هم شاید تصور اینرا نمیکرد که بنده بخواهم فرار کنم . چون میفهمید که اگر من میخواستم فرار کنم باید قبل از انقلاب اینکار را می کردم و شخصی که در دفتر کارش حاضر بوده مسلمان "قصد فرار نداشته است . خلاصه آن جوان را برد به مدرسه علوی وارد شدم به آنجا دیدم که اکثرا آقایان روحانیون و رجال

انقلابی و عده زیادی آنچا بودند . . قدری نشستم و بعد یکی از آقایان روحانیون بخاطر هست که با من صحبت کرد که آقای امامی کاشانی بود که بعد ها که بنده صورت ایشان را در تلویزیون دیدم متوجه شدم که آن شخص آقای امامی کاشانی بوده است . ایشان هم البتہ با محبت صحبت کرد و حتی ایشان بدوا" در حضور جمع صحبت میکردند . در آنچا اطاقی بود متصل به اطاق آقای خمینی که هیچ فاصله جز یک در بین آندو اطاق نبود . . مرا بردند آنچا و نشستیم و اطراف بنده هم چند نفر از روحانیون بودند و خود آقای مهندس بازرگان هم نشسته بود . سلام و علیکی شد و البتہ آقایان همه تصور میکردند که بنده برای ملاقاتی آمده‌ام و نمیدانستند که بنده دستگیر شده‌ام . آقای امامی کاشانی با من صحبت کرد در این زمینه که قوه قضائیه در مملکت نقش‌های داشته و ما نسبت به قوه قضائیه نظریاتی داریم و اضافه کردند که چند نفر از همکاران ما در دولت یا مجلس آمده‌اند و بما پیوسته اند و همکاری کرده‌اند و با صلاح بیعتی شده است و بعد از بنده پرسیدند که من چه تصمیمی دارم . من هم در کمال احترام با ایشان گفتم که ممکن است در مشاغل اجرایی این بحث‌ها بشود و البتہ دستگاه‌های سیاسی معمولاً خودشان را در انقلاب‌ها یا تطبیق میدهند و یا کنار میروند و بالاخره با حکومت انقلابی رابطه دارند ولی دستگاه بنده یک دستگاه قضائی بوده مستقل و نه کسی انحلال آنرا اعلام نکرده و نه علیه قوه قضائیه ، انقلابیون اعلامیه و ادعایاً مه داده‌اند . البتہ بطوری که میدانیم انحلال مجلسین را خواسته بودند و دولتها را هم که بطور کلی هیچکدام را قبول نداشتند ، اما هیچ نگفته بودند که باید که عدليه منحل بشود . بعده " اضافه کردم که مسئله روی کار آمدن یک حکومت انقلابی در کشور ما بی سابقه هم نبوده . و قبله" نیز کودتای ۱۲۹۹ هم بوده . و قوه قضائیه در آنروز با آمدن دولتی که بعد از کودتا روی کار آمد اصلاً" کار و رابطه نداشت و عدليه منحل نشد و اضافه کردم که اگر دوباره هم تمام یا قسمتی از عدليه منحل شده معلوم نیست که چنین انحلال‌هایی با قانوون اساسی تطبیق کند و نتیجه گرفتم که بهر صورت‌تا کنون کسی به حریم قوه قضائیه تعهد نکرده است و بی احترامی هم نکرده است . بعد که این مطالب تمام شد ایشان گفتند که باتفاق هم با طاق بالا برویم وقتیکه به آنچا رفتیم بنده دیدم که عده زیادی از آقایان روحانیون نشسته‌اند و بعد آقای امامی کاشانی در حضور آن آقایان این مطالب را مجدداً" عنوان کردند و بنده هم در آینده همان زمینه مطالبی گفتم که ما در گذشته کار قضائی خودمان را میکردیم و در آینده هم من باید به بینم که وضع از چه قرار خواهد بود ، اگر من میبايستی استعفاء کنم این یک صورت است و اگر دادگستری میبايستی نباشد این صورت دیگری است . آقایان گفتند که نه خیر فعلًا" ما این بحث‌ها را نداریم نه راجع به شما و نه راجع به دادگستری . بعد آقای امامی کاشانی به یکی از آقایان روحانیون رو کرد و گفت این مطلب رئیس‌دیوان کشور را با استحضار آقای خمینی برساند که ایشان چه میفرمایند .. در حدود ده دقیقه طول کشید و یکی از آقایان روحانیون که سن کمتری داشت به اطاق خمینی که متصل به این اطاق بود رفت و بعد بر گشت و در حضور

آقایان گفت که مطالب را با سخنوار آقای خمینی رساندم و گفتند که فعلاً "ما با ایشان کاری نداریم و با احترام او را سر کارش ببرید . این مطلب که گفته شد من خدا حافظی کردم که بروم و دیدم که همین آقای امامی کاشانی و یکی دو نفر از آقایان تا نزدیک در همراه من آمدند و اتومبیل خواستند . من گفتم آقا لزومی ندارد و اینجا تاکسی هست و من میروم سر کارم ، ولی آنها گفتند که چون امام گفته‌اند که با احترام ببرید از اینرو ما تا اینجا شما را همراهی کردیم . بنده هم سوار شدم و آمدم به کاخ دادگستری در آن موقع البته وقت اداری تمام شده بود ولی کارمندان اداری و قضائی که بعد از ظهرها اضافه کار میکردند در کاخ بودند و اینها دیده بودند که همان روز صبح پاسدارها بنده را بآن ترتیب برده بودند و در موقع برگشتن من ترتیب از قرار دیگری است . در آن موقع بعضی از آقایان قضات به دفتر بنده آمدند و جریان را پرسیدند و بنده هم گفت که اینها است مطالبی که در بین گذاشته شد و دیگر ما مطلبی با آنها نداریم . از آنروز که گذشت در حدود یکماه و چهار روز هم بنده مرتباً در دفتر کارم بودم و همه آقایان قضات هم حاضر بودند . اینرا هم عرض بکنم که در آن جلسه که با آقای امامی کاشانی در مدرسه علوی داشتم من این مطلب را گفتم که راجع به دادگستری بنده شخصاً "هیچ تصمیمی نمیتوانم بگیرم ، برای اینکه شاید آنها فکر میکردند که چون در ارتش در موقع اعلام بیطری خودشان ، جلسه بنام شورای عالی ارتش تشکیل داده بودند ، لذا تصور میکردند که مثلًا" در دادگستری هم میتوان چنین جلسه تشکیل داد و تصمیماتی را اتخاذ کرد . البته ما میدانستیم که در قوانین ارتشی هیچ سازمان رسمی بنام شورای عالی ارتش قانوناً وجود نداشت ولی بطور جمله معتبره عرض میکنم که بنده تشکیل چنین جلسه را از طریق روزنامه‌ها و وسائل ارتباط جمعی شنیدم و بعد ها نیز در پاره کتب، تفسیرها و نظریاتی هم در باره آن داده شده بود که بنده آنها را هم دیده‌ام . بهر صورت معلوم شد که در آنروز جلسه از سران نظامی بنام شورای عالی ارتش تشکیل گرفته‌اند که ارتش خودش را از مسائل سیاسی کنار بکشد و دخالتی در کارها نکند . شاید در آنروز که بنده دستگیر شدم و به مدرسه علوی رفتم از ما هم یک چنین کاری را انقلابیون میخواستند که بنده در همانجا گفتم که شخص من قانوناً "هیچ تصمیمی در این خصوص نمیتوانم بگیرم و به آقای امامی کاشانی گفتم که من این مطلب را با دوستان قضائی خودم هم در بین خواهم گذاشت و بدیهی است که هر یک از آقایان قضات در مسائل مربوط بخودشان ، شخصاً "صاحب نظراند و در کار خودشان هر یک مستقل‌اند بهر صورت وقتیکه بنده به دادگستری برگشتم به چند نفر از همکاران قضائی خودم در دیوان عالی کشور مطلب را در میان گذاشت و جریان مذاکراتم را با آقای امامی مبنی بر استقلال قوه قضائیه و اینکه ما بکار خودمان ادامه خواهیم داد برای قضات بازگو کردم ولی اینکه در مقابل تصمیم انقلابیون در مورد دادگستری ، ما چه خواهیم کرد . اینها بحث‌هایی برای آینده بود . آنده از آقایان قضات دیوان عالی کشور که حضور داشتند ، این تصمیم را پسندیدند و کارها بطور عادی ادامه داشت تا روز ۲۷ اسفند

یعنی یک ماه و چند روز بعد از انقلاب . در روز ۲۷ اسفند در حدود ساعت ۱۲ شب بود که چند نفر پاسدار بمنزل بنده آمدند و در زدند من بیدار بودم و در باز کردم و آمدند داخل منزل و به من ابلاغ کردند که دستور دستگیری من داده شده است . بنده هم هیچ مخالفتی نکردم و آن موقع تقریباً در خانه تنها بودم با یک دختر خرد سالم که چهار ساله بود و یکنفر خدمتگار که در خانه بود و کس دیگری نبود . من دیدم که این بچه را که با مید کسی نمیتوانم در خانه بگذارم این بود که خودم و خدمتگار و بچه سوار اتومبیل آقایان پاسدارها شدیم و خانه را هم رها کردم با مید خدا ، رفتم بمنزل پدر خانم و پاسدارها هم در آنحدود تقاضای مرا انجام داده بودند . حتی در منزل پدر خانم بآنها گفتم که صحیح است که من دستگیر شده‌ام ولی بهتر است بدانم که به کجا مرا میخواهید ببرید و حکم این دستگیری از طرف چه شخصی صادر شده ، آنها اول اباء داشتند و بعد که من اصرار کردم آنها شماره تلفنی را بمن دادند که تماس بگیرم تا معلوم بشود مرا به کمیته که ظاهرها " نزدیک خیابان تلویزیون بود خواهند برد که همینطور هم شد . از آنجا من دانستم که در همان شب ، جناب دکتر اردلان وزیر دربار را هم دستگیر کرده‌اند ، سپس مرا به زندان قصر برندند و پس از سیزده ماه هم که من از زندان آزاد شدم ، معلوم شد که به اثاثیه منزل بنده که در آتشب من آنرا رهای کرده بودم هیچکس دست نزدیک خودش بود . البته بنده با غمجه در لشگرک داشتم که آنجا را یکده رفته و غاصبانه تصرف کرده بودند ولی در مورد خانه شمیران و اثاثیه در آتشب که در خانه هیچکس نبود ، کسی دست به چیزی نزدیک بود . خلاصه شب اول بنده را در کمیته نگاه داشتند و فردا صبح البته چشم مرا بستند و شوار اتومبیل دیگری کردند و یکی دو ساعت راه رفتم وقتیکه وارد محوطه شدیم هنوز هم من نمیدانستم که آنجا کجاست چون چشمانم بسته بود تا بعد از سه - چهار ساعت ملتفت شدم که مرا به زندان قصر تحويل داده‌اند . در زندان قصر من که وارد شدم یک آقای جوانی از من سوالاتی کرد یعنی با صلاح بازجوئی کرد و من هم جواب دادم . سوالات در اطراف مسائل خاصی نبود و بیشتر در اطراف وظائف قوه قضائیه و اینکه آیا فتوری در قوه قضائیه ببوده یا نبوده است دور میزد و بعد از من سوال کردند آیا من مطالب خاصی را برای گفتن دارم یا نه که در جواب ایشان همینقدر گفتم که راجع به دوران وزارت من اگر سوالی هست بفرمایید و خیلی مسائل هست و من در موقعیتی بودم که در پاره از مسائل دارای نظر بوده‌ام و البته وظیفه من در دوران سنا توری به نحوه دیگری بوده است . بهر صورت از آقای بازپرس خواستم که اگر سوالی ایشان درباره این مشاغل بنده دارد بفرمایید تا جواب دهم و ضمانته اضافه کردم که در مورد وظائف قضائی خودم در دیوانعالی کشور من مطلب خاصی ندارم و البته از صدر مشروطیت آرزوی همه شما و خود ما و همه مردم این بوده که دادگستری ایران خیلی قویتر باشد چون ملت ایران در انقلاب مشروطیت عدالتخانه میخواسته است . در اینجا بنده باید عرض بکنم که گفته های من به آقای بازپرس واقعاً ناشی از صمیم قلب بود ، بنده همیشه فکر میکردم که هیچگاه نباید

فرا موش کرد که در آغاز انقلاب مشروطیت و نهضت آزادیخواهی ، اگر دولت وقت یک عدالت خانه واقعی برای مردم ترتیب میداد مردم راضی میشدند زیرا در آن موقع ملت ایران اصلاً "در فکر مضا مینی نظیر اصل انفکاک قوae و اصل مسؤولیت مشترک وزراء نبودند و این مضا مین اصلاً" بگوش آنها نرسیده بود و آنها فقط یک عدالت صحیح و فوری را از دولت تقاضا داشتند . این مطالب را هم بنده به آقای بازپرس گفتم و تمام شد و بعد از سه چهار ساعت بنده را تحويل آن قسمتی از زندان که بنده مخصوص هر یک از زندانیان است تحويل دادند و وقتیکه بنده به بنده مخصوص زندانیان تحويل شدم بعد از یک هفته مادرم و برادرم و زنم آمدند و دیدنی از من کردند ولی البته از آن تاریخ تا حدود هفت ماه دیگر مرا برای بازجوئی نخواستند . اما در این وسط یعنی در آن وقایع ۱۷ اردیبهشت که عده در حدود ۱۸ نفر از وزراء و سران رژیم اعدام شدند ، در آن شبی که محکمه آنها بود من دیدم که صبح آنروز اسم مرا هم در بلند گو قرائت کردند . من اول فکر کردم که برای بازجوئی است و وقتیکه چشم مرا بستند و مرا از بند برداشتند و به اطاق دادگاههای انقلاب ، نزدیک ظهر که چشم ما را برای خوردن نهار باز کردند بنده دیدم که در آن محل دو اطاق روبروی هم قرار دارد و ~~زنداد~~ زیادی ذر حدود سی چهل نفر از همکاران بنده از وزراء و ساتورها و غیره هستند و اطاق دیگری که در جوار این دو اطاق انتظار واقع بود اطاق دادگاه بود و ما میشنیدیم که در آن اطاق صحبت هائی میشود و محکماتی در جریان است . در آن موقع بنده و سایر دوستانم حدس زدیم که ما را برای محکمه آورده اند ، در صورتیکه تا آن موقع جز آن بازجوئی مقدماتی که در موقع ورود بزندان بعمل آمده بود ، از من بازجوئی نشده بود و اعلام اتهام نشده بود و کیفر خواستی هم بمن ابلاغ نشده بود که من جوابی بدهم . از دوستان ما که در آن شب برای محکمه بردۀ شدند بحمدالله بعضی ها هنوز زنده هستند ، یعنی ۱۸ نفر در همان شب اعدام شدند و در حدود ۱۶ یا ۱۷ نفر هم زنده برگشتند و آنها هم همه حضور داشتند . نوبت محکمه بتدریج به افراد میرسید و چند نفر - چند نفر ، اشخاص را برای محکمه از اطاق انتظار به اطاق دادگاه میبردند و ما ها هم در این اطاق شاهد همه چیز بودیم و صدائی میآمد که آیاتی از قرآن مجید قرائت میشد و سوال و جوابهای میشد . بعضی از مطالب مفهوم بود و بعضی هم مفهوم نبود و چون قرآن را بصدای بلندتر قرائت میکردند لذا صدای قرائت قرآن میآمد . و معلوم بود که در یک فاصله از قرائت قرآن محکمه یک دسته تمام شده و دسته دیگری شروع میشود . این جریان طول کشید تا نزدیک ساعت ۱۲ شب و البته همه ما که در این اطاقها در حدود سی نفر بودیم و بلکه بیشتر در این اطاقی که بنده بودم در حدود ۱۷ - ۱۸ نفر بودیم که عده زیادی برای محکمه رفتند و در ساعت آنچه کار بنده بودم ، جناب مهندس اصفیاء بود ، آقای یزدان پناه فرزند مرحوم سپهبد یزدان پناه بود که تصور میکنم مدیر کل قسمت روابط عمومی دربار بودند ، اینها که حالا زنده هستند نام میبرم باز هم از جمله دکتر شیخ‌الاسلامزاده بود و آقای ذکتر خطیبی بود و عده دیگر که هنوز بخواست خدا وند زنده هستند . ساعت رسید به نیمه های

شب که در آن موقع یکنفر پاسدار آمد و ابلاغ کرد که دیر وقت است و اشخاصی که محاکمه آنها تمام نشده به بند خود تحويل شوند که فردا صبح آنها را دوباره برای محاکمه بیاورند . این بود که آمدنده و دوباره چشم ما را بستند و از اطاق محکمه تا آن بندی که زندانی بودیم در حدود شاید ۱۵ دقیقه راه بود که ما را برگرداندند . موقعی که بند را به بندی که در آنجا زندانی بودم آوردند و باصطلاح در داخل آن هشتی بند کردند ، آن پاسداری که بند را از اطاق دادگاه به بند زندان آورده بود بـ آن متصدی یا رئیس بند گفت که این آقا را تا فردا صبح در هشتی نگاهدارید که در اطاق عمومی خودش نباشد . بند را از اطاق هشتی ماندم و البته بصورت منفرد ولی بعد از نیم ساعت همان رئیس بند که انسان مهربانی بود و البته او میدانست که ما برای چه سرنوشتی بـ دادگاه رفته‌ایم ، با وجود این به من گفت که شما با اطاق خودتان در داخل زندان بروید و بخوابید تا صبح به بینیم چه میشود . وقتیکه بند بر گشتم به اطاق عمومی دیدم که دوستان ما در آن اطاق همه جمع شده‌اند با رنگ پریده و شاید تقریباً "همه مطلع بودند که در آن شب چه گذشته است . مرحوم میر مطهری سناتور و رئیس دیوانعالی کشور - جناب صالحی رئیس سابق سازمان برنامه و وزیر کشور ، آقای دکتر ضرغامی رئیس سابق دانشگاه آریا مهر و خیلی از دوستان خودما ، همچنین آقای عمامه تربتی سناتور که آنجا بودند و همه آنها خیلی خیلی نگران شده بودند ، ولی همینکه بند زنده بـ گشتم بـ اطاق ، واقعاً "برای آنها یک امر غیر مترقبه بود ولی خوب واقعاً آنها خوابشان بـ بـ چون من به آنها گفتم که فردا صبح مرا میخواهند برای محاکمه بـ برند . هر کدام در قلبشان ، ایمان ، دارم که برای من دعا کردند ، چون تقریباً "همه زندانیها میدانستند که سرنوشت آن شب چه خواهد بود . اولین باری بود که در حدود سی نفر از وزراء و سران رژیم را برای محاکمه برده بودند . باری صبح شد و معلوم است که دوستان چه روحیه داشتند و برای خود من ، باید اینرا خدمتتان عرض بکنم که همیشه مرگ و زندگی یک حقیقت بهم پیوسته بوده و هیچگاه عاری از افکار عرفانی و معنوی نیستم ، ولی در آن وضعی که من قرار داشتم مرگ شاید برایم یک رستگاری معنوی بود و گاهی فقط این فکر به مخیله‌ام می‌آمد که به یاد شعری از مرحوم ملک الشعراً بهار ، سخت فرو میرفتم و بدیهی است که در آن شب به تنها چیزی که فکر میکردم ، فرزند خردسال و بستگانم بودند ولی این بیت شعر مرحوم ملک مرا زنده نگاه میداشت حالا ، آیا تسلائی بود و یا قطع امیدی بود اینرا نمیدانم . این شعر ناظر به روزهای بدبختی و در بدروی حکیم فردوسی بود که در آن سیه روزیها ، حکیم بزرگ طوس از خدا وند مرگ را طلب میکرد تا از ننگ خلاص بشود . شعر را در هزاره فردوسی که در پنجاه سال پیش در ایران برگزار شد مرحوم ملک سرود چون در آن مراسم اکثر شعرا در باره بزرگداشت فردوسی اشعاری گفته بودند و مرحوم ملک ایام سیه روزی و مرگ او را چنین وصف کرده بود که : مرگ برها ندش ز سختی وین هنر دارد جهان کاندر آن پاینده‌نی رنج و غم و آه و حنین حالا بقول مرحوم ملک ، مرگ اگر هیچ هنری نداشته باشد ، لاقل رهاننده انسانها هست .

در آتشبهم من واقعا" در تمام مدت این شعر در مقابل چشم مجسم بود و فکر میکردم که اگر قرار است که من یک عمر در زندان باشم و به پای میز محکمه بروم ، در این صورت مرگ برایم قطعا" رهاننده خواهد بود ، ولی شاید هم غافل از سرنوشت بودم که آن به ترتیب دیگری بود .. خلاصه فردای آنروز ساعت ۹ صبح چند اسم دیگر در بلند گوها برای بردن به محکمه قراحت شد و آنها را برداشت و اعدام کردند ولی سه چهار نفر از ما را نخواستند و احضار نکردند و ما هم گذشت که خبری از بازجویی و محکمه نشد .. البته در این پنج ماه شما میتوانید این تصور را بفرمائید که هر روز و ساعت ما در انتظار محکمه و اعدام بودیم ولی قطعا" هنوز آن ساعتی را که خداوند باید بخواهد، نرسیده بود .. بعد از پنج شش ماه یک روز مجددا" بندۀ را خواستند .. ایندفعه باز هم همه رفقا میگفتند که برای اعدام است ولی دیدم که نه ، بلکه از من فقط باز جوئی شد و یک جوانی بود که در کسوت روحانیت نبود .. البته رفتارش با من نمیخواهم بگویم نا محترم بود ولی خیلی انسانی نبود ولی این یک چیزی نبود که بندۀ در آن وضع که یک زندانی و متهم بودم بتوانم گله کنم ولی بعدا" برایم باز هم چند حادثه غیر مترقبه پیش آمد ..

سؤال : اجازه بدھید که نوار بعدی را برای ذکر این حادثه که میفرمائید اختصاص بدھیم . . . خواهش میکنم در ادامه مذاکرات قبلی مطالب مورد نظر را بفرمائید .

آقای یگانه : در جلسه قبلی راجع به آن حادثه غیر مترقبه صحبت میکرم که از این قرار بود . مقدمتا" عرض کرم که دومین بازجویی که از بندۀ شد بوسیله یکی از آقایان جوانانی بود که در دادسرای انقلاب کار میکرد و من نه چهره ایشانرا در آنموضع شناختم و نه اسم ایشانرا . اما آن حادثه غیر مترقبه اینطور شروع شد که دو سه ماه بعد از این بازجویی ، بندۀ یکروز دیدم که آگهی در روزنامه ها منتشر شده است . چون باستثناء دوران دو سه ماهی در اوائل سال ۱۳۵۸ که روزنامه بزنданی داده نمیشد و رادیو هم آزاد نبود ، اما بعد از آنکه جمعیت صلیب سرخ بین المللی آمد و از زندانها بازدید کردند ، یکی از اقدامات آنها این بود که ترتیبی دادند که بفاصله چند روز روزنامه و رادیو در اختیار زندانیها گذاشته شد یعنی ، بهر کس حق داده شد که شخصا" رادیوئی با موج متوسط که از نظر خبری فقط فرستنده تهران و بی سی را میگرفت داشته باشد . خلاصه بندۀ دیدم که یک آگهی در روزنامه ها منتشر شده که این آگهی معمولا" در مسورد کسانی میشد که میباشد محکمه بشوتد ، در آن آگهی دادسرای انقلاب دعوت کرده بودند از مردم که هر کس از فلانی شکایتی دارد به دادسرای انقلاب مراجعه کند .. حالا برای بار سوم باز دوستان بندۀ نگران شدند و خودم هم نمیتوانم بگویم که نگران نشدم ولی بیشتر در این فکر بودم که آنها میخواهند چه اتهامی برای من در نظر بگیرند .. مثلا" اگر می گفتند که اتهام من اینست که با رژیم همکاری کرده ام ، کما اینکه این اتهام در مورد

همه سران رژیم بکار میرفت، من در فکر جواب بودم و میخواستم بگویم که مسلماً "همکاری کرده‌ام" ، یعنی در واقع من کار خودم را کرده بودم ، مگر بنا بود که حقوق بگیرم و کاری هم نکنم ، البته اینها را بنده پیش خودم فکر کرده بودم و بطوریکه عرض خواهم کرد کار به اینجاها نکشید ولی بطور جمله معترضه عرض میکنم که در آنموقع من فکر میکردم که همین چند روزه موقع محاکمه من است و این بحث پیش خواهد آمد و دیگر اینکه اتهام دیگری که به اکثر سران رژیم نسبت داده شده بود عبارت بود از محاربه با خداوند و تحکیم رژیم و همکاری با رژیم . برای خود من بدیهی بود که برای بنده اتهام دیگری قائل نمیشدند . در این فکرها بودم که جواب مطالبرا پیش خودم تهیه کنم که با لاخره تصمیم در دفاع همان بود که بشما عرض کردم . یعنی در جواب آنها می گفتم که من کار خودم را کرده‌ام و مسلماً "همکاری کرده‌ام و من بر طبق همان قانون اساسی که ملت ایران تصویب کرده است انجام وظیفه کرده‌ام و میخواستم هم بر دفاع اضافه کنم که مملکت سه رکن داشته و رژیم آن سلطنتی و مشروطه بوده و بنده هم وزیر بوده‌ام و هم ساتور بوده‌ام و هم رئیس دیوان کشور بوده‌ام . البته فکر میکردم که آسانترین دفاع من در مورد انجام وظیفه‌ام در دیوان عالی کشور است . چون در قوه قضائیه هیچ مطلبی نبود که آنها بتوانند یک حکمی یا یک نظری از من ارائه دهند که قابل ایراد باشد . ولی در مورد ساتوری ممکن بود که به نحوه انجام انتخابات و در مورد وزارت، به شرکت در جلسات هیئت وزیران و مسئولیت مشترک و نظائر آنها ، آقایان ایراد کنند خلاصه بعد از آنکه بنده آگهی در روزنامه را خواندم هم خودم فکر کردم که باید بپای میز محاکمه بروم و هم رفقا . یکروز قبل از آنکه بنده را برای بازجویی بخواهند مرا برندند و از چهره بنده چند عکس گرفتند و من فکر میکردم و تقریباً "مسلم میدانستم که این عکسها برای ذرخ در مطبوعات است ، و ضمناً" یک حلقه هم به گردن هر کس آویزان میشود و شماره زندانی در آن نوشته میشود که اینها مرسوم همه زندانها است و جای گله نیست و آن گفته مرحوم قائم مقام فراهانی را بنده همیشه بخاطر داشتم و واقعاً فکر میکنم که این جمله را باید لائق به تمام مردم ایران تعلیم داد که گفته بود : روزگار است انکه گه عزت دهد گه خوار دارد چرخ بازیگر از این بازیچه‌ها بسیار دارد خلاصه زندگی طرف دیگری هم دارد و جنابعالی چون اهل احساس و ذوق و ادب و شعر هستید لذا الان بنده می بینم که جنابعالی هم متاثر هستید و هم در فکر فرو رفته‌اید که من چگونه هنوز زنده‌ام و در نزد شما هستم .

سؤال : از اینکه شما را میبینیم بسیار بسیار خوشحالیم

آقای یگانه : این البته از لطف قلبی جنابعالی است و از لطف شما و خانواده محترمان مطلع هستم . خلاصه عکس‌های متعدد از بنده برداشته شد و من هم پیش خودم فکر میکردم که فردا در روزنامه‌ها بخط درشت خواهند نوشته که : رئیس دیوان عالی کشور در پشت میز

محاکمه ، و بندۀ هم البته پیش‌خودم مروری کرده بودم که چه باید بگویم . روز بعد از روز عکس‌برداری ذوب‌اره بندۀ را خواستند ، بندۀ هم یاداشت‌هایم را برداشت و فکر کردم که برای محاکمه است ولی هنوز کیفر خواستی بمن ابلاغ نشده بود . وقتیکه برای بازجویی رفتم این‌دفعه دیدم که یک روحانی منتظر بندۀ هستند و بندۀ ایشانرا دیدم و رفتاresh باز هم انسانی بود . یعنی میخواهم اینرا در پیشگاه خداوند بگویم که من شخصا " هم سالها با زیرس‌بوده‌ام و نمیتوانم بگویم که رفتار خود من با یکنفر متهم از رفتار این شخص روحانی با من بهتر بوده . است . او با کمال ادب اولین سوالی که از من کرد ، که من هم شاید از اولین دیدار با او به زوحیات او نسبت‌بخودم پرسی بردم ، باز هم همین بود که چرا شما که ما از سوابق خدمت‌شما هم مطلعیم ، بازیزیم همکاری کردید ؟ ولی البته بندۀ نمیدانستم که از کجا از سوابق خدمات‌بندۀ اطلاع دارند ولی فکر کردم که مسلما " با دوستانی که بندۀ در قوه قضائیه داشتم راجع به بندۀ صحبت‌کرده‌اند . باز هم بندۀ همان مطالبی را که در باره آن فکر کرده بودم که چه جواب‌بگویم ، در جواب‌ایشان گفتم که خلاصه آن با این‌مضمون بود که : بندۀ میباشیستی این از خاتمه تحصیلاتم در مملکت و در موقع شکوفانی استعدادم به مملکتم خدمت بکنم و کار بکنم ، از این‌ترو در قوه قضائیه و مقننه و مجریه کار کرده‌ام و ضمتأ " از ایشان سوال کردم که در کدام یک‌از این مشاغل مسئولیتی متوجه من است که در آنباره دفاع بکنم . در اینجا من فکر میکردم که آن آقای روحانی فورا " یک صفحه کاغذی جلوی من میگذارد که جواب‌بنویسم ، مثل اینکه قبلا " اینطور بود ، که با صلاح معروف این نوع بازجویی را سین - جیم میگویند یعنی سوال و جواب و اینطور عمل میشد که بازپرس‌قبل از جمله مربوط به سوال یک حرف س میگذارد یعنی سوال و متهم وقتی که دفاع خودش را مینویسد بدوا " یک حرف‌چ روى کاغذ مینویسد که علامت‌جواب است . در اینجا هم بندۀ فکر میکردم که الان دوباره سین جیم شروع میشود که معمولا " هم متهم خودش جواب را بخط خودش مینویسد ، مگر اینکه عذری نوشتن داشته باشد . در اینجا من به آقای روحانی گفتم که کاغذی بدنه‌ند تا جوابها را بنویسم و ایشان گفتند نه خیر فعلا " ما میخواهیم با هم قدری صحبت‌بکنیم . البته بندۀ از این برداشت‌های اولیه او خیلی مطالب را فهمیدم و برای من این احساس پیدا شد که این بازجویی از نوع آن بازجویی‌های روز اول بازداشت و آن صحنه‌های روز ۱۷ اردیبهشت نیست و صحبت‌ما تا ظهر ادامه داشت و البته باید اینرا عرض‌بکنم که در آنوقت در زندان غذائی که به زندانی میدادند و غذائی که به قضاط و پاسدارها و ما موریان میدادند یکنوع غذا . برای همه بود و هیچ فرقی نداشت و جریان اینطور بود که یک‌دیگ بزرگ‌غذا می‌وردند و هرگز هم یک‌قاشق و یک‌کاسه فلزی داشت که ما مور توزیع‌غذا ، غذائی زندانی را در آن کاسه میریخت و با میداد . آن آقای روحانی به من گفتند که همانجا در اطاق بازجویی نهار‌بخورم . چون اگر بنا بود که به بند زندان بروم و پس از صرف‌غذابرگردم ، لا اقل دو ساعتی طول میکشید . ما نشستیم و کمی غذا ایشان برداشت و کمی هم

من و باز بعد از نهار مذاکرات بطور شفاهی ادامه پیدا کرد و هیچکدام روی کاغذ نیامد تا نزدیک غروب شد ..

سؤال : خواهش میکنم بفرمائید که مذاکرات در باره چه مسائلی بود ..

آقای یگانه : مذاکرات ما در زمینه های بود که بنده حالا برایتان خواهم گفت . چون قسمتی از مذاکرات مربوط میشود آن پرسشنا مه که مشروحاً از طرف هر زندانی تنظیم میشد و به دفتر زندان داده میشد . باین توضیح که یک پرسشنامه چاپی تهیه شده بود که شامل سوالات بسیار متعددی بود که زندانی در بد و ورود بزندان میباشی آنرا تنظیم میکرد . در فرم این پرسشنا مه ها شاید در حدود بیش از پنجاه سوال وجود داشت از قبیل سوالات مربوط به وضع خانوادگی ، وضع دارائی ، مشاغل ، ملاقاتهای که شده ، کشورهایی که متهم رفته است ملاقاتهای با شخص اعلیحضرت و علل و موضوعات آن ، ملاقاتهای با اعضاء خانواده سلطنتی ، مسئله عضویت در احزاب و جلسات مهمی که زندانی قبلاً برای کارهای مهم مملکتی در آن جلسات حضور داشته و مسائلی نظیر اینها که همه در فرم پرسشنا مه نوشته شده بود . بطور خلاصه میتوانم عرض کنم که تمام آن نکاتی که مورد نظر انقلابیون بود در این پرسشنا مه وجود داشت .

سؤال : به آن سوالات اولیه که جواب عالی دقيقاً جواب دادید ؟

آقای یگانه : بله به بازجویی های کتبی که چند ماه قبل از من شده بود دقیقاً "جواب داده بودم و پرسشنا مه را هم همان در اوائل بازداشت که همه زندانیان مینوشند و به دفتر زندان میدادند من هم نوشتم و دادم . البته بنده میدیدم که در پرونده که نزد این آقای روحانی بود تمام اسناد قبلی وجود داشت و ایشان مدارک را خوانده بود و وقتیکه بمن گفت که ما از سوابق شما مطلع هستیم ، معلوم بود که هم پرونده را خوانده هم شاید از دوستان بنده در دادگستری اطلاعاتی کسب کرده است . چون در دستگاه قضایی انقلاب چند نفری هم از قضاط و یا وکلای دادگستری بودند . خلاصه پس از ساعت ها مذاکرات ، نزدیک غروب شد و باز هم آقای روحانی به من چیزی نگفت و کار که تمام شد به من فقط گفت شما بروید استراحت کنید و بعداً همیگر را میبینیم . من بر گشتم به زندان و فردای آن روز صبح باز هم احضار کردند ولی قبل از تعیین وقت نشده بود . بنده باز هم رفتم و بعد از سلام و تعارفی ایشان گفتند که حالا بد نیست که بعضی از مطالبی را که صحبت شده نوشته بشود . من هم گفتم که بسیار خوب است . ایشان چند سوالی کتبی کردند و البته در آنهمه صحبت هایی که با ایشان شد ، ایشان فقط در چهار یا پنج مورد از من سوال کتبی کرد و مجموع صفحاتی که من نوشتم بیش از پنج صفحه نبود . مسئله همکاری و تحکیم رژیم در اول سوالها بود ، البته در مورد شخص بنده مطالب

ایشان فقط در همین حدود بود که بنده هم جواب دادم و شاید ایشان میدانست که بنده هم مسلم‌ما" یک تحصیلات فقهی کرده‌ام و در داشکده حقوق و خارج از داشکده بلحاظ علاقه شخصی ام در این زمینه ، مطالعاتی دارم تا رسیدیم به این مطلب که یک‌آیه از قرآن مجید را من قرائت کردم و ایشان خودش هم این مطلب را تائید کرد و مضمون آیه اینست که "نکند و یا مبادا که در مقام قضایت خصوصی موجب این بشود که شما در قضاوتتان عادل نباشید . در قضاوت عادل باشید ، هر چند در مقام خصوصی‌ها باشد و این برای شما بهتر است " البته این آیه از قرآن کریم و گفته‌های بنده بی تاثیر در روحیه ایشان نبود که از اول تا آخر هم انصافا" بصورت یک انسان با بنده رفتار کرد . بعده توضیحاتی دادم و سوال دیگری هم راجع به اساس قوه قضائیه از من کرد و باز همان وضع را از صدر مشروطیت‌تا آنوقت برای ایشان شرح دادم تا رسیدیم به یک مطلبی که عرض کردم که برای من غیر مترقبه بود و میتوانم عرض کنم که بعد از مشیت خداوند که اینها هم همه ناشی از آنست این چند ساعت صحبت‌های بین من و آن آقای روحانی ، در استخلاص‌بنده نقش خیلی مهمی داشت ولی آنچه که بیش از همه این مدافعت در روحیه این آقای روحانی و همچنین در بین مردم و انقلابیون خیلی اثر گذاشت واقعه بود که در خارج از زندان اتفاق افتاد و مربوط به اشخاص دیگر بود ولی اثراً آن شامل حال من گردید از اینقرار که بعد از بازداشت من جناب آقای سجادیان رئیس دیوانعالی کشور شد ، ایشان از بهترین و دانشمند ترین قضات و از منزه ترین انسانها بودند ، نه تنها یک قاضی طراز اول بودند بلکه یک انسان کامل هم بمعنای عرفانی و فلسفی کلمه بودند . در دادگستری هم ایشان را به این صفات میشناختند و شخصا" هم از یک خانواده مذهبی و عرفانی و بی نهایت محترمی بودند . ایشان بعد از بنده رئیس دیوانعالی کشور شدند و تا موقعی که بعضی از آقایان روحانیون که مسی خواستند مقام ایشان را بگیرند لذا مقدمه برای اینکار علیه ایشان چیده بودند براینکه ترتیبی بدھند که یک روزی عده از وابستگان آنها هجوم و حمله به اطاق رئیس دیوانعالی کشور و دادستان کل دیوانعالی کشور بکنند و بعنوان اینکه آنها هم طاغوتی هستند ، لذا به یک ترتیبی آنها را از کاخ داداگستری اخراج کنند تا بعده" مقامات آنها را عده دیگری که قرار شده بود بگیرند . البته همین کار را هم کردند . تصور میکنم هفت هشت ماه بعد از انقلاب بود که هم رئیس دیوانعالی کشور و هم دادستان کل که در دولت جناب مهندس بازرگان منصب شده بودند ، عوض شدند و دو نفر از آقایان روحانیون بجای آنها آمدند . البته این نقشه برای برداشتن جناب آقای سجادیان رئیس دیوانعالی کشور و جناب آقای شریفی اقدس دادستان کل ریخته شده بود که بموضع اجراء در آمد . موقعی که من غیر حق ، پیروان و مجریان این نقشه ، در مطبوعات و محافل باصطلاح خودشان جناب سجادیان را طاغوتی قلمداد کرده بودند براینکه ایشان از اعلیحضرت مدار و نشانی گرفته‌اند و البته این مسائل را آنها آنقدر بزرگ میکردند که مثلا" داشتن یک نشان و مدار را دلیل و عذر خودشان در آن حمله و هجوم خودشان به

کاخ دادگستری عنوان میکردند . آقای سجادیان پس از این واقعه یک شرحی در دفاع از خودشان در روزنامه ها نوشته شد که این حرفهاشی که اشخاص با غرضی میگویند درست نیست و ما کسی بوده ایم که یکی از مهمترین احکام را علیه خود اعلیحضرت در یک دعوای حقوقی صادر کرده ایم و اگر نشانی بما داده شده آن بجای خودش باقی است ولی ما شخص شاه را هم محکوم کرده ایم که آنهم در جای خودش باقی است و عین محتویات پرونده و راءی را که صادر شده بود در روزنامه ها منعکس کردند . البته همه مردم با این دفاع فهمیدند که این آقایان از قضايانا کدام و بی نظر و مستقل الفکری بوده اند و نشان و مدالی را در ازای سالها خدمت شخص اول مملکت به آقای سجادیان داده ولی جناب سجادیان هم در جای خودش یک حکم محکومیت خیلی پر سر و صدا و بزرگی را در جلوی چشم اعلیحضرت قرار داده است . وقتیکه این راءی از شعبه دیوانعالی کشور صادر شد که جناب سجادیان ریاست آنرا داشت و تصور میکنم حدود دو سه سال قبل از انقلاب اسلامی بود که این راءی صادر شده بود . بعد از مدت کوتاهی از صدور این رای یک روز بندۀ دیدم که آقای بهبهانیان رئیس اداره املاک بنیاد پهلوی گزارش خیلی مفصلی به اعلیحضرت داده که در این راءی ، دیوان کشور تمام حقوق بنیاد پهلوی را ندیده گرفته و نا حق بنیاد پهلوی را محکوم کرده است .

سؤال : این در چه سالی بود .

آقای یگانه : تصور میکنم در حدود دو سال قبل از انقلاب بود . اعلیحضرت هم ضمن مرقومه' بعنوان بندۀ مقرر کرده بودند که رئیس دیوانعالی کشور شخصا" اظهار نظر کند . البته جنابعالی حدس میزنید . که مشکل بندۀ تا چه حد بود ، اولا" بر فرض که در یک دعوای پادشاه محکوم شده ، ولی از طرف دیگر حیثیت قوه قضائیه هم در بین بود و بندۀ هم میباشد تابع قانون باشم بدون این ملاحظات ، یعنی ته اینکه ندیده و نستجدیده تعصب صنفی داشته باشم و بگویم هر چه دیوان کشور گفته درست است و نه اینکه میتوانستم با همه حسن ظنی که اعلیحضرت به بندۀ داشت که رئیس دیوانعالی کشورش بودم و بیست سال وزیر و وکیل بودم ، حالا ندیده و نستجدیده با یشان جوابی بدهم که مثلا" نظر اعلیحضرت صحیح است و املاک بنیاد پهلوی را دادگستری بی جهت به طرف دیگر دعوی داده است . چون میدانید که در دادگستری مرسوم نیست که از قاضی کسی موافذه کند ، قاضی حکمی را که میدهد اگر یک مرحله بالاتری هم برای رسیدگی وجود داشته باشد ، در اینصورت آن دادگاه بالاتر آن راءی را میبیند و باصطلاح آنرا یا تائید میکند و یا فسخ میکند و خاصتا" باصطلاح دیوان کشوری آنرا یا نقض میکند و یا ابرام میکند . اگر قاضی از قانون تخلف کرده است باز هم ما یک دادگاه عالی انتظامی خیلی مقتدری داشتیم که روساء آن رحم بهیچ کس نمیکردند و بی اندازه مقتصد بودند و از پاکترین و عالیترین مراجع عدلیه بودند . بنا بر این هر کس حق داشت که از قاضی

به آن محکمه شکایت کند و این محکمه میدید که قاضی حتی اگر اشتباهی کرده است و استدلالش صحیح نیست او را محکوم میکرد . البته اگر خدای ناکرده . قاضی سوء نیت و نظر داشت که خیلی خیلی سخت با او رفتار میشد و این محکومیت جنا بعالی میدانید که برای قاضی چقدر از نظر حیثیتی موثر بود . حالا با این مقدمات ، بنده بعنوان رئیس دیوان عالی کشور در این دعوای مربوط به اعلیحضرت چه نقشی میتوانم داشته باشم ؟ در اینجا بنده از رئیس دفترم خواهش کردم که بدون اینکه مطلب را به رئیس شعبه و قضات آن منعکس کند که جریان از چه قرار است ، پرونده را به من بدهد که بخوانم . ایشان پرونده را آوردند و در حدود اختیارات رئیس دیوان کشور که بر امور اداری البته ریاست داردولی در امور قضائی او هم مانند هر قاضی دیگر فقط دارای یک رای است ، بنده پرونده را خواستم و خواندم و دیدم که " وجданا " بین خودم و خدا ، اگر بنیاد پهلوی دعوای خودش را درست اقامه میکرد و استدلال میکرد و بدبال حقوق خودش بود ، ممکن بود آنهم در حدود چند درصد شانس موفقیت میداشت . اما معمولاً و کلائی که چه برای دولت کار میکردند و چه برای موسسات عمومی و حتی بنیاد پهلوی اینها اکثراً آن علاقه مندی را نداشتند که درست پرونده را بخوانند و بجای خودش و بوقت خودش لواح خودشان را به محکمه بدهند و بموضع دفاع بکنند و اعتراض بکنند و از قبیل این اقدامات . از طرف دیگر قاضی هم در امور حقوقی باید به بیند که هر طرفی که دلایلش قویتر است به نفع او رای بدهد و باصطلاح ملاک رای قاضی در دعا وی حقوقی ، موازنی و سنجش دلائل است و شخصاً " قاضی نمیتواند به جستجوی ماهیت و حق و اساس حقانیت طرفین برود و راساً " اقدام کند ، کما اینکه حقوق اسلامی هم همین است ، حقوق اروپائی هم همین است و قوانین ایران هم همین را میگوید یعنی در دعوای حقوقی قاضی حق دخالت در ادله طرفین دعوای ندارد و هر کس که دلائلش قویتر بشود باید به نفع او رای داد که این اصل را حقوقدانها اینطور میگویند که نحن ابناء الدلیل یعنی ما بنده و برده . دلایل موجود در پرونده هستیم البته در دعا وی جزائی اینطور نیست یعنی در امور جزائی ، بر عکس امور حقوقی ، قاضی مکلف است به قلب و عقل خودش رجوع کند ، پرونده هر چه میخواهد باشد . اگر بر قلب و وجدا نش چنین متجلی شد و اشارق قلبی حاصل کرد که متهم مرتکب جرم شده او را محکوم مینماید و در غیر اینصورت او را تبرئه میکند بدون اینکه هیچ وقت کلام " ماخوذ به کاغذ یا قرطاس باشد . باز اینهم چه در قانون اسلام و چه قانون ایران همینطور است و بقول اساتید حقوق اروپائی میگویند که در امور جزائی قاضی باید بر اساس ایمان قلبی و درک شخصی خودش رای بدهد . حقوق انگلوساکسن هم همینطور است یعنی قاضی باید ما و رای هر گونه شک عقلانی ، به بیگناهی یا مجرمیت متهم قطع حاصل کند . ولی همانطور که عرض کردم در دعا وی حقوقی اعم از دعا وی مالی و یا غیر مالی قاضی باید به بیند که دلایل کدام طرف قویتر است . و در این دعا وی است که وکیل دادگستری هم نقش بسیار مؤثری دارد . خلاصه بنده که پرونده را خواندم دیدم که قصور و کوتاهی از بنیاد پهلوی است و حالا نمیخواهم وارد این بحث بشوم که با طرف تبانی داشته با خیر که دلائل خودشان را

بموقع ارائه نداده بودند ، البته دیوانعالی کشور هم که یک محکمه بدایتی و ماهیئتی اساساً نیست که وارد ماهیت دعوی بشود بلکه دیوان کشور نظارت میکند بر اینکه حکم دادگاهها در حدود آنقانونی که باید مورد استثناء قرار بگیرد صادر شده است و یا خیر و نتیجه اینست که دیوان کشور یک مرحله سوم رسیدگی ماهوی نیست ، مگر در موارد بسیار استثنائی . به جهات مذکور بnde یک جوابی بعنوان دفتر مخصوص اعلیحضرت تهیه کردم بر اینکه بnde مشغول یک بررسیهای هستم و مطالیم را بعداً " باستحضار خواهم رسانید .

سؤال : از شما چه در خواست کرده بودند .

آقای یگانه : از من خواسته بودند که شخص من نظر بدhem که آیا شعبه دهم دیوانعالی کشور این رای را درست صادر کرده یا نه . در اینجا جریان قضیه اینطور شد که چون در دعاوی حقوقی هیچ نامه و گزارشی جنبه سری ندارد از اینرو رئیس دفتر دیوان کشور نیز نامه دفتر مخصوص و همچنین نامه خیلی مفصل آقای بهبهانیان رئیس اداره املاک را برده بود و به شعبه دهم دیوانعالی کشور ارائه کرده بود که ضمیمه پرونده بشودواید هم همین کار را میکرد . در این موقع بود که جناب سجادیان که بعداً " بجای بnde رئیس دیوان کشور شدند با تفاق یکنفر دیگر از قضاط شعبه دهم آمدند به دفتر بnde و در کمال شرافت مطالبی را در این زمینه گفتند که از نامه دفتر مخصوص و نامه آقای بهبهانیان معلوم میشود که رای ما خیلی به دستگاه گران آمده که یک چنین گزارشی را اداره املاک تهیه میکند که دادگستری را در مقابل شخص اول مملکت قرار میدهد . چون آن نامه اداره املاک خیلی تند بود ، مثلًا" از این نامه اینطور استنبط میشد که دادگستری ساخته شده برای محکوم کردن اعلیحضرت و البته این مسئله یک سلسله سوابقی را هم از گذشته داشت و یک رشته سوء تفاهمهای را در گذشته بوجود آورده بود ، که حالا آن مسائل مورد بحث ما نیست . خلاصه آقایان سجادیان و قاضی شعبه دهم آمدند و به دفتر بnde و چنین عنوان کردند که اگر اینطور است و دستگاه اینقدر نسبت به رای ما سوء تفاهم دارد و عکس العمل نشان داده است از اینرو بهتر است که ما استعفاء کنیم ، برای اینکه ما که نمی خواهیم با دستگاه بجنگیم و اگر این نوع خدمت را نمیپذیرند و مطلوب نیست ما استعفاء میدهیم . جوابی که بnde به دوست بسیار عزیز و محترم خودم جناب سجادیان و آقای باقرزاده قاضی شعبه دهم که یکی از قضاط شریف دیوان کشور بود ، دادم این بود که اشتباه نفرمایید ، اگر روزی استعفاء باید داد من در درجه اول اینکار را باید بکنم اما مسائل از اینقرار نیست و موقعی که بnde سمت دیوان کشور را پذیرفتم به مرحوم هویدا گفتم که دیوان کشور تجربه نشان داده است گه دریاره از موارد و در بعضی از موارع نقشی بی اندازه حیاتی و مماتی دارد ، حالا یکی از موارد همان سوالی بود که در دو جلسه قبل از بnde کردید که آیا صحیح بود که دکتر محمد مصدق را ببرند پای میز محکمه ، خوب همین پرونده مرحوم دکتر مصدق بعداً " برای رسیدگی آمد به دیوان کشور و

از دیوانعالی کشور حکمی صادر شد و آن رای طوری بود که با صلاحت قضا ات عدلیه، مورد هم غضب محمد رضا شاه واقع شد و هم مورد اعتراض همه افراد جبهه ملی و میلیون چون آن رای یک رای بینا بینی بود . منظورم این بود که در موقع قبول این سمت من بمرحوم هویدا گفتم قربون دیوانعالی کشور و اشخاصی که آنها آنجا نشسته اند ، اینها همه تربیت قضائی دارند و غیر از مسئله هیئت دولت است که ما میتوانستیم با تکاء مصالح عالیه مملکت و تدبیر اجرائی ، یک نکته سنجی های را که مصلحت میدادیم بکار بریم چون در عدلیه فقط قانون است و ماده قانونی و مثل دستگاه کامپیوتر است و میباشد محکمه بر طبق موازین مربوط حکمی صادر کند . البته بنده در خاتمه به آنمرحوم عرض کردم که ریاست آنرا با کمال افتخار قبول میکنم ولی بدون اینکه مسئول این باشم که چه تصمیماتی و چه آرایی از دیوانعالی کشور صادر میشود . برای اینکه در آنموقع بدوا " دیوان کشور دارای ۱۲ شعبه و هر شعبه اگر در روز پنج رای صادر میکرد لذا در هر روز ۶ رای از دیوانعالی کشور صادر میشد و آن کسانی که در دادگستری دارای تجربیاتی بودند ، که خود جنابعالی هم از خانواده های هستند که اکثرا " آن قضای را میشناسند ، آنها میدانستند که در دادگستری انتیور نیست که شخصی بتواند در رای قضای دخالتی بکند و حکمی از آنها بگیرد . از همین نقطه نظر بود که در گذشته دادگستری دوباره تصفیه شدو منحل شد و این تدبیر همه برای همین بود که عدلیه هرچه بیشتر منزه گردد . خلاصه این بود که به جناب سجادیان عرض کردم که مطلب با ینجاها نمیکشد و بنده پیش از اینکه با شما همکار بشویم با دستگاه با صلاحت تمام کرده ام که هر حکمی که از دادگستری صادر شد آن رای متبع است و محترم است و آن گزارش آقسای بهبهانیان را هم که جنابعالی ملاحظه میفرمایید ، خوب ایشان هر چه عقیده خودش بوده نوشته است ولی اعلیحضرت از من نظر خواسته اند و من نظر خودم را به شخص ایشان خواهم داد . بعدا " هم در یک جلسه که پیش آمد بنده جریان پرونده و حقیقت کار را به استحضار رساندم که دستگا های اجرائی در کارهای خودشان یک قصور ها و کوتاهیهای دارند ، غافل از اینکه برای قوه قضائیه و محاکم دولت بافرد برابر است ، در اینجا من نمیتوانم که محسن اخلاقی مرحوم محمد رضا شاه را نگویم ایشان به بنده فرمودند که (ما غیر از این انتظاری هم نداریم) بالاخره کار بهمینجا تمام شد و حالا این جمله که فرموده شخص اعلیحضرت هست هر طور که میخواهید تفسیر بشود ، این معنی را میداد که غیر از این ، پادشاه مملکت انتظاری از قوه قضائیه ندارد بنده در روز اول اینجا بیم که این حرفها را به مرحوم هویدا گفتم ایشان گفتند : فلانکس من کی تا حالا که ۸ سال وزیر مشاور بودید به شما توصیه کرده ام که حالا راجع به کارهای دیوان کشور بخواهم توصیه بکنم و واقعا " از این قبیل مشکلات بین بنده و مرحوم هویدا وجود نداشت و فقط در تمام عمرش یکبار به بنده مطلبی را گفت آنهم چون مطلب جنبه اجتماعی و سیاسی پیدا کرده بود ، من هم به آن خدابیا مرز گفتم : قربون مطلب اینطور نیست سپس مرحوم هویدا به بنده گفت فلانکس طرفین دعوی از نظر من صفراند و تو نورچشم

یعنی وقتیکه تو میگوئی اینطور نیست، لذا آنطور که تو فکر میکنی باید بشود... .
بنا بر این بعد از این جمله معتبره که قدری هم طولانی شد، حالا میرسم به مطلب
مورد بحث خودمان که عرض کنم آن آقای روحانی که از بنده در زندان بازجوئی میکرد
هم آدم تحصیلکرده بود در کسوت خودش و هم آدم انسانی بود... از بنده یک صبح تا
نzedیک ظهر مطالبی را که شفاهای " صحبت کرده ایم ، بصورت کتبی و سوال و جواب
در آورد که بنده جواب دادم و در هر قسمت دفاع خودم را نوشتم و موقعی که مدافعت
تمام شد ، خوب آن آقا هم تحصیلات قدیمه داشت و معمولاً" اشخاصی که در کسوت روحانیت
هستند ، باب قضایت را در فقه مسلمان " خوانده اند و قاضی که باید نظر خودش را قبل
بدهد ولی پس از خاتمه بازجوئی که موقع بر گشتن بنده بزنداش بود ، شاید ایشان
خواست به ترتیبی که بشاء نقضای خودش هم بر نخورد ، یک جمله را بمن بگوید که من
این جمله فراموش نمیشود و گفت که فلانکس؛ به بینم برای شما چه میتوانیم بکنیم
از پیش بنده رفت . چند روز پیشتر طول نکشید که بنده را با بلند گو احضار کردند ،
و کسی نمیدانست که برای چیست ، وقتیکه به دفتر زندان مراجعه کردم ، ما موریان
گفتند که دستور آزادی شما را داده اند و بقیه مطالب را با اجازه شما به جلسه
بعد محل میکنم .

سؤال : خواهش میکنم که در ادامه مصاحبه مطالب را بفرمائید .

آقای یگانه : در جلسه قبل مطلب را تا اینجا گفتم که دستور آزادی بنده صادر شد
و از زندان که در آمدم به هر یک از دوستانم که تلفن میکرم اینها مشکوک میشدند
که این صدای خود بنده هست و بنده میگفتم که بله خود من هستم و تشریف بیا ورید
شما را زیارت کنم ، دوستان نزدیکم به دیدن بنده میآمدند و از جمله کسانی که دلم
میخواست آنها را ببینم دوستانی بودند که اکثراً با هم جلساتی داشتیم و هیچنی
دوستان قضایی بنده بودند ، که از آن جمله مرحوم دشتی بود و آقای دکتر رعیتی بود
و عده دیگر که حالا از تفصیل آن میگذرم . مرحوم دشتی هم مدتها بازداشت بود و بعد
آزاد شده بود و بنده بمنزل ایشان رفتم و فکر میکرم که من یک زندگانی دوباره را
باید شروع کنم و میبايستی ادامه بدhem ولی با یک تفاوت بزرگ که در وضع اجتماعی
بنده هم بی تاثیر نبود و آن تفاوت در این بود که مطلب راجع به رژیم طوری در جامعه
منعکس شده بود که جامعه خیال میکرد که رژیم و سرنشیان کشتی رژیم و هر فرد
که دارای مقام بوده و خدمتی انجام داده است در دوران خدمتش مرتکب جنایات و بی
بند و باریها و بی اعتنایی ها به مصالح ملی شده است و اینها مسائلی بود که بعد
از آزادی مرا رنج میداد و پس از استخلاص از زندان من احساس آنرا میکرم . کما
اینکه همین لایحه که صحبت از آن بود یعنی موضوع اینکه مستشاران نظامی امریکا از
مصطفیت های نمایندگان سیاسی استفاده کنند ، این حرفها و نظائر آن در جامعه مطرح

بود و هر کس که میرسید میگفت که فلانکس کا پیتولاسیون شده بود و حالا بنده این همه مردمی که درست معنای این جمله را نمیدانستند ، البته درست نمیدانستند نه اینکه مطلقاً "نمیدانستند" ، چه میتوانستم بگویم . منظورم این است که پس از آزادی از زندگانی بر من فقط از این جهت سخت گذشت که بنده در معرض حملات شدید واقع شدم نه بنده تنها بلکه همه ،

سؤال : خواهش میکنم از اتفاقات و خاطرات باگوارتر یا بیشتر قابل بازگو از این دوران سیزده ماه زندان بفرمایید .

آقای یگانه : اگر هیچکس حاضر نباشد خداوند حاضر است ، نسبت به شخص من در زندان بی احترام نشد و تماسم با خانواده‌ام برقرار بود ، یکبار مرا برای محکمه بردن که محکمه نشدم و برگشتم و زنده ماندم .

سؤال : ممکن است بفرمایید به چه صورتی ؟

آقای یگانه : تا موقعی که باز داشت بودم ، جز این دو سه بار بازجویی هیچ کس اصلاً کاری با من نداشت ، عرض کردم که از اولین بازجویی تا دومین بازجویی که از بنده شد در حدود شش ماه فاصله بود ، در این شش ماه هیچیک از ما موریین و قضای دادرسای انقلاب حتی بسراج بنده هم نیامد که زنده هستم یا نه تا روزی که آن آگهی در روزنامه‌ها شد که هر کس از یگانه شکایتی دارد به دادرسرا و البته این آگهی را خیلی با آب و تاب تنظیم هم کرده بودند . اما اگر از خاطرات من بخواهید در غیر مورد خودم البته ، خیلی از مطالب بود که بنده در زندان می‌دیدم که خیلی از دوستان ما بیگناه اعدام میشدند . شما حالا فرض بفرمایید که مثلاً برای یک نظامی اعم از درجات بالاتر و چه در درجات پائین‌تر ، ادعاء نامه یا کیفر خواستی تنظیم میشد و با ابلاغ میشد و اتهام این بود که محارب با خدا است . باور بفرمایید که متهمین از ملاحظه این واژه (محارب با خدا) مغزشان گچ میشد و میگفتند که یعنی ما با خدا جنگیده‌ایم ، پناه به خدا ؟ و بنده هم چون کار قضائی کرده بودم لذا این بیچاره دوستانی که حالا حیات‌هم ندارند ، می‌دانند و از بنده بارها میپرسیدند که این محارب با خدا چه هست ، بنده معنای آیات قرآنی را برای آنها روشن میکردم و امیدواری میدادم که وضع شما شاید طوری نباشد که با این آیه منطبق بشود و بعد هم این نکته را برای همه آنها میگفتم که وقتیکه پیا مبرا کرم مکه را فتح کردند اهل مکه همه آنها کافر و بتپرست بودند ولی پیا میر اکرم همه آنها را باستثناء یکی دو نفر مورد عفو قرار دادند . یعنی آنها فی که مثل همین وضع ما عملشان و اتهامشان فرضاً "سیاسی بود یا افرادی که حتی مخالف شخص پیا میر اکرم بودند ، اینها هم اعدام

نشدند و بخشوده شدند . در راس همه آنها ابوسفیان قرار داشت که در جنگها علیه شخص پیامبر اکرم میجنگید و مورد عفو واقع شد . و بنده به این قبیل دوستان که فقط بلحاظ شغل دستگیر شده بودند همین مطلب را میگفتم که عفو یکی از ممیزات اسلام است مگر اینکه شخص مرتكب یک عمل ناشایستی شده باشد ، مثلاً مرتكب قتل شده باشد و یا به خزانه مملکت و اموال عمومی خیانت کرده باشد و یا جرائم دیگری را مرتكب شده باشد و باز هم برای آنها بطور مثال میگفتم که در مورد این اتهام (محارب با خدا) در دوره حیات شخص رسول اکرم و خلفای راشدین ، که در کتب تاریخی قرون دوم و سوم شرح وقایع اولیه و صدر اسلام ذکر شده است ، بنده نتوانستم یک موردی پیدا کنم که با تهم محارب با خدا کسی محاکمه شده باشد و اعدام شده باشد . در جنگ البته یکی از طرفین کشته میشود ولی اینکه کسی دستگیر بشود و بعنوان مخالفت با دیانت مورد محاکمه قرار بگیرد و حکم اعدام در باره اش بدهند بنده در تاریخ زمان حیات پیامبر اکرم و خلفای راشدین ، چنین مطلبی را نیافته بودم ، یعنی تا حدود دوره خلفای راشدین سابقه از این نوع محاکمات را ندیدم ، البته در تواریخ قدیمی خوانده بودم که در زمان خلافت بنی امیه و بنی عباس یک چنین محاکماتی پیش آمد که اشخاصی بعنوان قرامطه و یا متعزله محاکمه شدند و اینها جمعیتی بودند که افکارشان این بود که مسائل شرعی باید با موازین عقلی تطبیق داده بشود ، از اینtro چند نفری در اواسط دوره امویان به این اتهام محاکمه و اعدام شدند . این نوع محاکمات در دوره خلفای عباسی بیشتر دیده شده و نوع اتهامات هم افزایش یافت . جناب آق اولی اینرا من بشما عرض بکنم که متأسفانه در کشور ما مردم دیگر از واژه سیاست حتی میترسند و از همین کلمه پلتیک که معنای سیاست را دارد میگریزند و این کلمه را مردم سعی دارند هیچگاه بزبان نیا وردند . مردم ایران بعلت یک سلسله تجارتی گذشته حالا خیال میکنند که پلتیک یعنی فریب و سیاست یعنی فریب ، غافل از اینکه سیاست در اصطلاح و در لغت بمعنای حکومت کردن و کشیده ورداری است در تمام مظاهر آن اعم از فرهنگی و قضائی و امور بین المللی و اقتصادی و اجتماعی و نظائر آنها که همه اینها در قالب سیاست است و اقتصاد هم جزئی است از سیاست . ولی مردم از این کلمه سیاست دیگر خودشان را کنار میکشند چرا؟ برای اینکه یک عمری دیده بودند که کسانی که در اینگونه راهها قدم برداشته اند ، بعداً چه بلاها بسرشان آمده است ، مثلاً "این عرضی را که میکنم از قدیمیترین دوران را تا امروز در بر میگیرد و آن موقعیکه جنابعالی از بنده سئوال کردید که برای آینده چه میباشد کرد ، نظر من این بود که ما باید اول به بینیم که گذشته ما چه بوده و ملت ایران از گذشته های خود به چه چیزی غلبه داشته و از چه چیزی واقعاً" میترسیده و واقعاً "جوابش اینست که مردم مار گزیده هستند که بحق از ریسمن سیاه و سفید میترسند و امروز شما مگر میتوانید پیش ملت ایران دیگر اسم حزب را بیاورید ، زیرا بعد از این همه خاطرات تلخی که دارد خواهد گفت نه نه و کنار میکشد خودش را و اما اگر اسم حزب را نیا وریم پس چگونه میتوان مردم را برای پیشبرد یک عقیده جمع و همگام کرد

مگر در دنیای امروز بدون جمعیت هم میشود کار کرد ؟

سؤال : رسیدیم تا به موقع استخلاص جنا بعالی آن به چه ترتیبی بود و بعد چه شد

آقای یگانه : اینکه شما از ناراحتیهای بندۀ در زندان سؤال کردید خواستم بگویم که یکی از ناراحتیهای بزرگ من در زندان همین بود که میدیدم که خیلی از دوستان ما با تهاجماتی اعدام شدند که اصلاً نمیبايستی و آن فرمان عفوی هم که پس از مدت‌ها صادر شد ، در بسیاری از موارد اجراء نشد ، یعنی باز اشخاص را به همین اتهاماتی نظیر همکاری با رژیم اعدام کردند و امیدوارم که امروز پس از گذشت چهار سال این کارها درس عبرتی هم برای انقلابیون و هم برای ملت ایران شده باشد . اینها خلاصه بسود از تالماتی که بندۀ در زندان داشتم بمناسبت رفتارهایی که با انسانها شده بسود . راجع به آزادی خودم عرض کردم که پس از استخلاص ، من فکر کردم که باید زندگانی‌تازه را آغنازیکنم و در حدود سه‌ماه بود که بندۀ کتاب سیاست را بستم و آنچه که در کتابها میخواندم برای گذران وقت بود ، آنها دیگر سیاست اجرائی نبود و علم تاریخ بود ولی باز هم در شبی که بندۀ در منزل نبودم و مهمان بودم ، معلوم شد که برای بار سوم باز هم نیمه‌های شب چند نفر پاسدار بمنزل بندۀ رفته و مرا خواسته بودند ، خبر به من رسید و بندۀ این مطلب را اینطور تلقی نکردم که چند پاسدار آمده‌اند تا بندۀ را دستگیر کنند بلکه این فکر برای بندۀ حاصل شد که وضع مملکت بطوری شده که دیگر امنیتی برای من و امثال من وجود ندارد و هر کسی برای خودش حکومت است و الا بندۀ که مدتی قبل آزاد شدم و در دستور آزادی خودشان هم نوشته‌اند که نظر به عفو آزاد میشوم ، باز هم ریختن به خانه بندۀ برای دستگیری چه معنی دارد ، زیرا اگر دوباره یعنی برای سومین بار بندۀ دستگیر میشدم معلوم نبود که سر نوشتم چه خواهد شد و از کجا که بازجوی بعدی که از بندۀ میخواهد بازجویی کند نظیر آن روحانی اولی شخص انسانی باشد که موجب استخلاص بندۀ شد ، زیرا ما در تاریخ دیده‌ایم و بعمر خودمان هم شاهد بودیم که گاهی سر نوشتن انسانها بستگی به یک فرد دارد ، یعنی اگر سر و کار من بدست‌فلان آدم با خدا میافتداد این نجات بود و اگر سروکارم مثلاً "بدست‌یک‌نفر دیگر میافتداد که دارای این خصیصه‌ها نبود ، سر نوشتن من مسلمان" مرگ بود ، از این‌رو فکر کردم که دیگر من نباید خودم را در اختیار حواضث‌غیر مطالعه شده و امیال بوالهوسانه یک‌کمیته یا یک‌گروهی قرار بدهم ، این بود که این‌دفعه خودم را بگروه باصطلاح ضربت که برای دستگیریها می‌آمدند معرفی نکردم ، زیرا بخوبی میدیدم که هیچگونه تامینی نیست‌چون اگر من بعد از استخلاص باصطلاح راست‌راست‌هم راه میرفتم عده میگفتند بله یکی از سران رژیم آزاد شده و چطور ممکن است که او مخالف انقلاب ما نباشد . خوب وقتی که انقلاب برای آدمکشی‌های با محاکمات سرپا ای افتاد و برای پشت‌پا زدن به فرهنگ ملی و برای از بین بردن چرخهای اقتصادی مملکت افتاد ، دیگر برای هیچکس تامینی

وجود نداشت . تعجب در اینست که این همه شروتهای ملی و تاسیسات اقتصادی و آثار هنری و علمی و دانشگاهی که در مملکت بود ملک طلق محمد رضا شاه که نبود ، باید دید چرا همه این چیزها را از بین برند خوب با چنین کارهایی که نمیتوانستم میتوانستم فق انقلاب باشم ، اینهم نمیشد که بدھان بنده . قفلی بزنند که در هیچ چیز نگویم . بنا بر این اگر در اجتماعات میرفتم و مرا وده میکردم ، هر روز هر گفته من یک پرونده میشد و اگر هم نمیرفتم و تماسی با کسی نمیگرفتم ، این ازدوا بسرای من سختتر از زندان بود، برای من سخت تر از زندان بود برای اینکه من آدمی نبودم که در تنها و عزلت زندگی کرده . باش ، اگر دوران تحصیلی را به حساب بیاوریم بنده بیش از پنجاه سال صبح اول وقت از خانه خارج شده‌ام و شب بخانه‌ام برگشته‌ام و همه این مدت را در اجتماع بوده‌ام ، اینها بود موجباتی که من دیدم که دیگر در کشورم با انکه عاشق ایران بودم و در سخت‌ترین اوقات‌هم پایم را از کشور خارج نگذاشتم نمیتوانم زندگی کنم بین دو ماه قبل از انقلاب‌هم سفری به اروپا کردم ، برای کاری رفته بودم و فورا "بر گشتم ، بعد از انقلاب‌هم پشت‌میز کارم بوده‌ام ولی بالاخره من مجبور شدم وطنم را ترک کنم یعنی علاوه" مجبور باینکار شدم زیرا همینقدر میدانستم که انسانها نباید خودشان را تسلیم به هوشهای خود پرستانه دیگران بکنند . خداوند به بنده حقی مرحمت کرده است و آن حق حق حیات است و تا آن ساعتی که اجل من نرسیده است نباید بدست خودم ، خودم به هلاکت بیفتم و این عین آیه قرآن است که میفرماید : (لاتلقو باید بكم الى التلهكه) یعنی بدست خودتان ، خودتان را به هلاکت نیندازید . بنابراین با توجه به معتقدات مذهبی و معنوی و آنچه که آموخته بودم این عقیده . در بنده وجود داشت که اگر من گناهی ندارم لذا خودم را بدست کسانی که به عدالت مستمر و ثبات کارها یشان اطمینانی نداشتم، نباید بسیارم . چون من که دیده بودم که بعضی از دوستانم که اعدام شده بودند گناهی نداشتند ، حالا اگر دستگاه انقلاب از روی کاغذ و پرونده میخواست قضاوت کند ولی برای من که به جهات مختلف بسیاری از حقایق را میدانستم ، ایمان قلبی بر بیگناهی آنها وجود داشت . کسانی که در این انقلاب اعدام شدند که هیچ جای محکمه و اعدام نداشت ، ابدا" . بنا بر این جهات، قصد خروج از کشور را کردم ، باز هم همانطور که در گرفتاری زندان بالاخره دوست‌بداد من رسید ، که بعضی از آنها هم از قضات بسیار انسان دادگستری بودند ، ضمتأ" باید این مطلب را هم بگویم که یکی از بستگان سببی من یعنی پدر خانم نیز قدمهایی در ایرانه برداشتند و البته من نمیدانم که این مطالبه را که من امروز میگویم در چه زمانی فاش و منتشر خواهد شد ، امیدوارم که همه کسانی که در این گرفتاریهای سخت من ، از خودشان ابراز محبت کردند ، سلامت و زندگانند و این سپاس مرا در آخر کار بپذیرند . با چنین وضع وصف برای بنده . دیگر ماندن در ایران نه مصلحت خودم بود و نه مصلحت خانواده‌ام و همانطور که در مقدمه عرايضم گفتمن که گاهی برای تصمیم گیریها ، انسان فقط دقایقی چند فرصت و زمان ذارد و نه بیشتر که باید در همان لحظات تصمیم بگیرد و این بود که

بنده هم چنین تصمیمی را درباره خودم گرفتم و در عملی ساختن این فکر چند نفر دوست بمن کمک کردند که برای همیشه سپاسگزارم . باری بنده با یک دختر بچه ۵ ساله ام که در آغوشم داشتم از خانه بقصد جلای وطن خارج شدم و تعجب نفر مائید که در اکثر خیابانها تهران هم ، با آنکه سخت مورد تعقیب پاسدارها بودم ، سوار اتومبیل شدم و رفتم به میدان شهیاد که مرکز توقف اتوبوسها بود و هزاران نفر در آن میدان جمع شدند بودند ، و این موقعی بود که دستور جلب گذشته بود و بنده خودم را معرفی نکرده بودم بود ، چون چهار ماه از صدور دستور جلب گذشته بود و بنده خودم را معرفی نکرده بودم سپس در جلوی چشم هزارها نفر ، در محلى که مرکز مسافر گیری همه اتوبوسهای تهران بود یعنی میدان شهیاد حاضر شدم و از تصادف باید عرض کنم که در همان لحظه هائی که بنده منتظر حرکت اتوبوس بودم سه چهار مرتبه بلندگو ها یک ابلاغیه هائی را که مربوط به دادسرای انقلاب و پاسداران بود ، اعلام کردند ولی بنده در مقابل این همه چشم سوار اتوبوس شدم و بچه را هم با خودم آوردم و آمدم به رضایه ، در آنجا دچار تب شدید شدم و ناچار در مطب دکتر و داروخانه و در خیابان و امکنه عمومی حاضر میشدم در تمام این جریان حرکتم از تهران به رضایه با آنکه چندین بار در طول راه پاسدارها اتوبوس را بازرسی کردند ولی بخواست خدا وند کسی متعرض بنده نشد . از رضایه هم باز حرکت کردم و آمدم تا مرز سرو ، البته مخاطرات زیادی در بین راه بود اما چند نفر از جوانان کرد خیلی انسانیت کردند و با آنکه شاید میشد پس از سه - چهار ساعت راه پیمایی پیاده و سواره ممکن بود که بنده از مرز رد بشوم ولی آنها دوش ب و دو روز مرا با این بچه از بیراهه ها برداشت تا در معرض پاسدارها احیاناً "واقع نشوم و البته مرا سلامت به ترکیه رساندند . در جنوبی ترین نقاط ترکیه که در جوار مرز ایران بود یک ده کوچکی بود که تا شهر وان در حدود ۲۵۰ کیلومتر را بود و بنده میبايستی به شهر وان بروم . در این فاصله با آنکه سه بار ماورین ترکیه اتومبیل را بازبینی و معاینه کردند و از مسافرین سئوالهایی میکردند و تحقیق میکردند که از کجا آمدند ، معهذا مشکلی برای بنده پیش نیامد .

سؤال : به بخشید همسر جنابعالی در آن موقع کجا بودند .

آقای یگانه : در این لحظات همسرم در تهران بود .. ایشان که نمیتوانست با بنده بیاید ولی بعد از خروج من از کشور ، ایشان هم ترتیبی برای ذیدن خواهشان که در کشور دیگری مقیم بود ظاهراً " بدیدن ایشان رفت و پروانه اقامت داشت و از آنجا توانست مسافرت کند و از فرودگاه تهران بیاید به ترکیه و در ترکیه به من پیوست . فقط تصور اینرا خواهید فرمود که بر مادری چه گذشته است که از ساعتی که بنده در رضایه از ایشان جدا شدم و با دخترم روانه کوههای مرزی شدم تا روزی که آنها از زنده بودن ما با خبر شدند تقریباً دو هفته گذشته بود . این غرایض را در ابتدای سخنانم نیز

گفتم که بنظر بندۀ هر کس سرنوشتی دارد و تا آنساعتی که باید زنده باشیم قطعاً زنده خواهیم بود و بهر حال مقتدر تراز انقلاب‌ها و حکومت‌ها و سلطنت‌ها خداوند است.

سؤال : البته، حالا جناب یگانه این آقایان بنام مذهب و با اسم اسلام این دستگاه را راه آنداختند من استدعا دارم آن مواردی که اعمال اینها دقیقاً "مخالف اسلام و هیچ ارتباطی با اسلام ندارد" ، مختصر چند مورد مهمتر آن را بفرمائید و اینکه آیا اینها یک مذهب جدیدی را حقیقتاً اختراع کردند و اصولاً میدانند و درک میکنند که اسلام چیست یا اینکه واقعاً همین کارهایی که اینها میکنند خود واقعیت است.

آقای یگانه : جناب آقا ولی این موضوعی را که عنوان میفرمائید واقعاً "زنده نمیتوانم با اختصار و بسرعت جواش را بدهم برای اینکه خیلی مطلب هست و باید عرض بکنم که در درجه اول ما باید اسلام را در قرآن مجید و سپس در سنت‌های پیامبر اکرم و ائمه اطهار بیابیم و این میشود اسلام . اما آنچه که رویه‌ها و استنباط‌ها و سابقه‌ها بوده که بنام اسلام در هر دوره یا خلفاء درست‌کردند یا سلاطین و امراء آنرا ساخته‌اند ، اینها اسلام نیست ولی متسفانه یک قسمت بسیار مفصلی از کتاب فقه را همین رویه‌ها و استنباط‌ها و سلیقه‌ها و ساخته‌های قدرتمندان زمان فرا گرفته است . مطلب و مشکل دوم اینست که انسان گاه به گفتار مسلمان است ولی به کردار مسلمان نیست ، بنده که واقعاً نمی‌توانم ادعا کنم که یک رژیمی که زعمای آن دارای درجه اجتهداد هستند ، حتی کسانی هم که در حدود سطح تحصیلات دارند ، تا این حد اسلام را نشناشند ولذا البته در باره گفته‌های آنها بحثی نیست و اینقدر میدانند که اسلام چیست و شما در گفته‌ها نقیص زیادی نمیبینید . فرض بفرمائید همین قانون اساسی رژیم انقلابی ، جنابعالی آن بباب مربوط به حقوق بشر را ملاحظه بفرمائید ، خیلی مواد زیبا دارد ، همه نوع حقوق فردی و همه نوع آزادی‌ها شناخته شده است ، اینها عین اسلام است . اما عمل کردن به این حرفها مهم است که متسفانه به ندرت دیده میشود ..

سؤال : در عمل هر روز یکعدد را به مسلح میبرند ..

آقای یگانه : حالا به بینیم ، عرض کردم که با این سوال جنابعالی جواب اختصاری دادن هم ، یک ساعت وقت میخواهد و من باید با صلح از صفری و کبراً مسئله شروع کنم تا به نتیجه برسم . عرض بندۀ اینست که باید دید که اگر این آزادیها در عمل وجود داشته‌اند پس میباشد که وضع ما نورعلی نور میبوده ، و حال آنکه خود آقایان با رهای گفته‌اند و مقامات مسئول هم قبول کرده‌اند و حتی در جراید بندۀ خواندم که رئیس دیوان کشور انقلاب نیز گفته‌اند که "کارهای میشده است" از نظر آقایان البته خیلی آسان است که

در مقام متعذر بودن ، بگویند که بله یک کارهای هم شده است ولی در واقع اینکارها همان کارهای است که انسان های را بی جهت به پای چوبه اعدام برده است و زنها را بی شوهر کرده و اطفال را يتیم کرده است و حالا آقا یا ان فقط بیایند و بگویند که بله یک کارهای هم شده و یک اشتباهاتی هم شده است! جناب آقا ولی ، از شخص پیامبر اکرم یک خبر و حدیثی هست بر اینکه ایشان تشریف میبرندند به یک محظی و دیدنند که چند نفر از مسلمانها نشسته اند و خیلی گرم و با حرارت بحث فقهی میکنند این حدیث را سید امیر علی که یکی از فقهای بسیار بزرگ هندوستان است و در پنجاه سال قبل میزیسته در کتابش بعنوان روح اسلام نوشته است ، حضرت پیامبر ملاحظه کردند که آن چند نفر خیلی سر گرم بحث در باره مسائل دینی هستند و لذتی هم از دیدن آنها برداشتند ولی در این موقع پیامبر اکرم رفتند به پیش آنده و فرمودند که این مطالبی که شما میگوئید همه درست است اما اسلام از شما عمل به این حرفها را میخواهد و اگر به این حرفها عمل کردید مسلمان نیست .

سؤال : حالا جناب عالی تصور میفرمایید که این وضع که الان بوجود آمده و این میزان تخریب و نابسامانی و نا امنی ایجاد شده حقیقتاً تا چقدر میتواند پایدار بماند ؟

آقای یگانه : برای بنده جواب دادن به این سوال خیلی آسان است . بنده اینجا در جرائد بارها خواندم که خود آقای خمینی گفته اند و بمردم هشدار داده اند که اگر اینکارها را بکنید این انقلاب از بین خواهد رفت . واقعاً این واژه "اگر" که ایشان میفرمایند یک اگر تائیدی است که اینکارها شده است آن شعاری که روزهای اول انقلاب با یک آهنگ و لحن بسیار گیرا و با صدای جلی خوانده میشد که : الملك يبقى مع الكفر ولا يبقى مع الظلم " یعنی پیغمبر اکرم میفرماید که با بتپرستی و کفر هم ملت ها باقی میمانند ولی با ظلم باقی نخواهند ماند و این فرمایش همه جواب بنده را در مقابل پرسش جناب عالی تشکیل میدهد . حالا چون در کشور ما هر رورظلمن دارد بیشتر میشود و در اسلام تنها ظالم نیست که بعذاب اخروی ذچار است بلکه تحمل ظلم هم با امکان دفع آن ، عذاب اخروی دارد ، که اینهم باز یک حدیث منقول از پیامبر اکرم است و در کتاب مثنوی هم هست که مولانا همین حدیث را اینطور در قالب شعر در آورده که : الرضا با لکفر کفر یعنی کسی هم که رضایت میدهد و تحمل ظلم را میکند آنهم کافر است ، بنا براین در یک جمله باید بگوییم و چون من در این لحظات آدمی هستم متاثر لذا باز و بی پروا میگوییم که مملکت کفران در کفر شده است ، و قرنهاست که مملکت برای براحتی برده شده که نباید ، و لذا ملت ایران دیگر از واژه سیاست میترسد و از واژه رهبر میترسد ، از واژه فرمانده هم میترسد و وقتیکه نام ولایت فقیه را هم می بردند باز هم وحشت میکند ، یعنی فکر میکند که ولایت فقیه یعنی که یکی را بگیرند و سر پائی اعدام شکنند . ولی متأسفانه همه مردم که نمیدانند اسلام برای ولایت فقیه چه

حدود و چقدر شرط قائل شده است ، خوب نتیجه این نوع طرز فکرها چه میشود ؟ البته نتیجه این میشود که دو چیز در صورت ادامه اینکارها از بین میروند و بندۀ آنرا علنا " بشما عرض میکنم " یکی ملت ایران و دیگری ذین اسلام ، زیرا اگر ما که علم دین داریم اینطور بکنیم پس دیگر وای اگر از پس امروز بود فردایی " . متسفانه مردم دارند کم اینطور قضاوت میکنند و من به جنابعالی عرض بکنم که اسلام را هیچ چیزی نمیتوانست از بین ببرد و تا امروز هم نتوانسته است زیرا از قرون چهارم و پنجم هجری یا قرون یا زدهم و دوازدهم میلادی به بعد ، بارها قرآن مجید بربان لاتین و سپس به اکثر زبانهای زنده دنیا ترجمه شد و گاهی هم ترجمه میکردند برای اینکه بعدا " از مفاد آن انتقاد کنند ولی هر چه که انتقاد کردند نه بدل خود آنها با صلاح چسبید و نه اینکه در دیگران تاثیر منفی گذاشت و جنابعالی اگر به نتیجه کار این مسیون‌های مذهبی که از چند قرن قبل به کشور ما می‌مدند و همچنین به سایر کشورهای مسلمان منطقه می‌مدد توجه بفرمایید کاملا " معلوم است که آنها از این همه خدمات خودشان هیچ نتیجه نگرفتند و هیچ مسلمانی حاضر نشد که از دین خودش دست بردارد ، اما امروز شما دیگر نمیتوانید خلاف اینرا ثابت کنید زیرا که با رفتار ظالمانه و مخالف اسلام ، لطمہ بزرگی به اسلام میخورد ، خداوند میفرماید در قرآن که " ما این دین را آوردهیم و حافظ آن هستیم ، مسلما " ما همه به این آیه ایمان داریم و خداوند قطعا " حافظ دینی خواهد بود که برای ارشاد مردم نازل فرموده است ولی اینرا فراموش نکنیم که همان خداوند ، نسل کسانی را که با دین او بازی میکنند نیز بر خواهد داشت .

سؤال : بسیار عالی است و البته تاریخ ما نشان میدهد که ایرانرا هم تاکنون تندریس حوادث مختلف نتوانسته از بین ببرد ، نظر جنا بعالی در پایان مقال برای آینده مملکت چه هست ؟

آقای یگانه : آینده که بندۀ برای مملکت بخواهم پیش بینی کنم ، آینده است که با همین گذشته ها پیوند دارد یعنی آنچه که درباره حقایق و واقعیات گذشته عرض میکنم آینده را هم باید بر اساس همان واقعیات بنا کنیم خلاصه اینکه اگر ملت ایران به دو آیه از قرآن مجید و به دو سنت های اصیل ایران باستان که معنا یکی است عمل کند ملت ما رستگار خواهد شد چون هیچ تفاوتی بین سنت های ملی و اسلامی نیست و ما وقتی که اسلام را پذیرفتیم ، دیگر یکنفر ایرانی هستیم که مسلمانیم و معنایش این نیست که حیدری و نعمتی برای بیندازیم و صحبت از فرهنگ ایران باستان و از فرهنگ اسلام بکنیم بلکه برای ایرانی ، همه اینها موجود یک فرهنگ است و آن فرهنگ ایرانی است . البته ما از قوم عرب یک شکستی خورده ایم که بجای خودش صحیح است ولی فرهنگ ما فرهنگ اسلام است و نه فرهنگ عرب . چون عرب که آینه تمام نمای اسلام نیست و شما تعداد مسلمانان عرب را با غیر عرب بسنجید می بینید که چندین برابر مسلمان غیر عرب داریم . پس ما

باید این تعصبهای نژادی و قومی و مذهبی را ، بمعنای واقعی آن ، کنار بگذاریم . این آیه اینست که " اعتمدو بحبل الله جمیعاً " و لا تفرقوا " یعنی بدور رشته خداوند که همان قرآن است جمیع بشوید و بین خود تفرقه نیند ازید . حال اگر ملت ایران تفرقه را کنار گذاشت و بدور هم جمع آمد و اختلافهای بسیار بسیار عدیده را که از قدیم‌ترین ایام وجوددا شده از قبیل اختلافات بین شیعه و سنی و اختلاف بین فقیه و زاهد و صوفی و اختلاف بین حیدری و نعمتی و اختلاف بین متجدد و متقدم و همچنین پاره از اختلافهای ایدئولوژیک را که مضر به حال مملکت خواهد بود اینها را رها کند و ایرانی بسودن و انسان بودن را هدف ملی خودش قرار بدهد ، نجات مملکت و رستگاری مردم میسر است و البته ملت ایران باید این اصل اساسی را هم نصب العین خودش قرار بدهد که قوانین باید نسبت بعموم مردم یکسان اجراء شود ، یعنی قانون در باره عالی و دانی و قوی و ضعیف و شروعمند و مستمرمند متساویاً اجراء بشود ، در اینصورت جامعه ما سعادتمند خواهد شد و ضمناً " این را هم عرض بکنم که بنده با جمله که گاهی عده میگویند . که " نمیگذارند " مخالفم و بنده بهیچ وجه این عقیده را ندارم زیرا آنساعت که ملت ایران یکپارچه یک اصلی را قبول کرد و خواست و بدنبال آن رفتقطعاً " آنرا بدست میآورد و کسی هم نمیتواند مانع آن بشود ولی عمدۀ مطلب و جان کلام در تشخیص و وقوف به آن هدف اصلی و لحظات و دقایقی است که ملت ایران این تصمیم را میگیرد و مضافاً " اینکه سختی ها هم بحدی بررسد که ملت ما به حالت آن مادر فداکاری در آید که کودک عزیزش برودخانه سیل آسائی افتاده و آن مادر برای نجات او خودش را برودخانه پرتاپ میکند ، ملت ایران هم برای حفظ دیانتش و فرهنگ باستانی و کشور خودش و فرهنگ اسلامی اش خود را باید حاضر بشه فدا کاری کند و اگر هم اینها تفاوتی با هم دارند، باز هم طبق آن آیه از قرآن که عرض کردم ملت باید دور هم جمع بشود و به رشته خداوند چنگ بزند در آنصورت ملت ما سعادتمند خواهد شد و الا خیر و خیر .

سؤال : جناب دکتر یگانه ، از اینکه این فرصت را برای بنیاد مطالعات ایران لطف کردید بسیار متشرکم و واقعاً بسیار از این مصاحبه شما لذت بردم و مسورد استفاده واقع خواهد بود .

آقای یگانه من هم از دو جهت تشکر دارم یکی از شخص جنابعالی با آن سوابق خانوادگی و با نام نیک و دانشی که ابوی عزیز شما داشت و جنابعالی دارید ، صحبت میکنم و دیگر اینکه خوشوقتم که مختصر تجربه که در زندگانی داشتم به آیندگان مملکت و ملت ایران از صمیم قلب تقدیم کرده‌ام . خداوند نگهدار همه باد .